فصل سوم: پيامبري و پيامبران‏

الف) فلسفه بعثت پيامبران‏

ب) نمونه‏هايي از اوصاف انبيا

ج) رسالت آخرين پيامبر

الف) فلسفه بعثت پيامبران‏

نگاه امام على (ع) به رسالت پيامبران و ويژگى‏هاى آنها، برخاسته از متن زلال و عميق وحى، يا به بيانى، برآمده از مكتب محمدى (ص) است. امام (ع) به‏كرّات از اصل رسالت سخن رانده كه از آن ميان، خطبه نخست يكى از بهترين گفتارهاى او دراين‏باره است. ايشان در اين خطبه برخى از ويژگى‏هاى پيامبران بزرگ الهى را برشمرده و با تفصيل بيشتر، به اوصاف پيامبر اكرم (ص) اشاره نموده‏است.

ايشان در بخشى از اين خطبه درباره فلسفه رسالت انبيا مى‏فرمايد:

فَبَعَثَ فِيهمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهمْ أَنْبيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهمْ بالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ ... وَ مَعَايشَ تُحْييهمْ وَ آجَالٍ تُفْنيهمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهمْ‏

.[[1]](NULL) اين سخن امام على (ع) دربردارندةةة هفت محور است: «احياى پيمان فطرى»، «يادآورى‏

نعمت‏ها»، «كامل كردن حجت»، «برانگيختن گنجينه عقل»، «نشان دادن آيه‏هاى خدايى»، «ايجاد حيات دوم» و «معرفى اجل‏هاى نابودكننده، رنج‏هاى پيركننده و حوادث وارد شده بر آنها».

اين تعابير جامع و عميق، تفسير و ترجمان دقيق رسالتى است كه انبيا عهده‏دار آن‏اند؛ چنان‏كه در آيات قرآن نيز بيان شده است. آيات قرآن درباره رسالت و حكمت اصلى بعثت پيامبران به چند دسته تقسيم مى‏گردد.

1. تحقق بخشيدن به طرح تكامل انسان در قالب پرستش خداوند؛ پرستشى كه پرشمول است و رشددهنده آدمى: «أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ وَ اجْتَنبُوا الطَّاغُوتَ.»[[2]](NULL)

2. زمينه‏سازى براى تحقق هدفى والا در قالب آموزش‏ها: «وَ يعَلِّمُهُمُ الْكتَابَ وَالْحِكمَةَ.»[[3]](NULL)

3. يادآورى و بازگرداندن انسان به فطرت خداجويش: «إِنَّمَا أَنتَ مُذَكّرٌ.»[[4]](NULL)

4. تشكيل حكومت و گسترش عدالت: «... ليقُومَ النَّاسُ بالْقِسْطِ ...»[[5]](NULL) و «... فَاحْكم بَينَ النَّاسِ بالْحَقِّ ....»[[6]](NULL)

شهيد مطهرى اهداف به‏ظاهر گوناگون بعثت پيامبران را اين‏گونه جمع‏بندى مى‏كند:

آيات ناظر به اهداف بعثت پيامبران را مى‏توان در دو بخش جاى داد: دسته نخست آياتى كه بر عبادت، آموزش، تربيت، رشد و مقوله‏هايى ازاين‏دست تأكيد مى‏كند.[[7]](NULL) طرح رشد و

تكامل معنوى انسان، همه اين آيات را رنگ وحدت مى‏دهد. دسته دوم آياتى‏[[8]](NULL) است كه هدف بعثت پيامبران را «گسترش عدالت» معرفى نموده است.

حال پرسيدنى است كه آيا هدف انبيا دوگانه بوده است؟ به بيانى ديگر، آيا مثلًا نيمى از كار پيامبران سامان دادن به دنياى مردم در قالب اجراى عدالت اجتماعى و نيمى از آن نيز پرداختن به آخرت، عبادت و رشد معنوى است؟

استاد مطهرى اين‏گونه پاسخ مى‏دهد كه هدف اصلى، تكامل معنوى و تقرب انسان به خداست كه با آموزش‏ها و كارهاى تربيتى محقق مى‏شود و اجراى عدالت، مقدمه اين حركت است؛ عدالتى كه افزون بر ارزش مقدمه بودن، ارزش ذاتى نيز دارد. بنابراين عدالت، هم خودش ارزش است و هم مقدمه‏اى است براى رساندن جامعه به بلنداى تكامل معنوى.[[9]](NULL) اينك به هفت محور پيش‏گفته در سخن امام (ع) مى‏پردازيم.

يك. احياي پيمان فطري‏

امام على (ع) يكى از علل بعثت پيامبران را بيدارى پيمان فطرى انسان با خدا مى‏شمرد:

لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ‏

.[[10]](NULL) دين و آيينى مى‏تواند در آدمى نفوذ كند كه با فطرت و سرشت خدايى او همسو باشد. قرآن‏كريم درباره فطرت مى‏فرمايد:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ‏.[[11]](NULL)

فطرت آدمى مطلق‏طلب است و دين نيز آن خداى مطلق را معرفى مى‏كند. فطرت به‏دنبال جلوه‏هاى فراتر از زيبايى‏هاى حسى است و دين نيز جمال خدا را در آيات تكوينى و تشريعى مى‏نماياند.

فطرت انسانى در پى معبودى پيراسته از محدوديت، تغيير، وابستگى و نيازمندى است و دين، چنين خدايى را معرفى مى‏نمايد. تمامى مردمان- در همه عصرها و در ميان همه نسل‏ها- بر اين اساس آفريده شده‏اند و اگر تمامى «ژن» هاى آدمى را تغيير دهند، آن غوغاهايى كه در روح آدمى است، بر قوت خود باقى خواهد ماند. آن دينى كه هم پايدار مى‏ماند و هم موجب پايدارى انسان و حقيقت او مى‏گردد، همان «دين فطرى» است.

از اين حقايق، بيشتر مردم غافل‏اند. از اين روى، يكى از رسالت‏هاى مهم انبيا زدودن اين آلودگى و ستردن غبار غفلت است. به بيانى ديگر، يكى از مطالبات بنيادين انبيا از مردمان- بنابر تعبير امام (ع)- بازگشت به اين پيمان است.[[12]](NULL)

دو. يادآوري نعمت‏ها

امام على (ع) يادآورى نعمت‏ها را فلسفه ديگر ارسال رسولان مى‏داند:

«وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتهِ»

.[[13]](NULL) ماجراى غرق شدن ما در نعمت‏هاى بى‏پايان خداوند و غفلت از آنها، قصه‏اى تلخ است. قرآن‏كريم درباره نعمت‏هاى شمارش‏ناپذير خداوند مى‏فرمايد: «وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لاتُحْصُوهَا».[[14]](NULL)

نكته ظريف در اين آيه آن است كه نعمت‏هاى الهى آنقدر گسترده است كه توان شمارش آن را نداريد، نه اينكه نعمت‏ها بى‏نهايت است، بلكه آدمى توان شمارش آنها را ندارد. انسان به‏جز ناتوانى در شمارش نعمات، متأسفانه از اصل نعمت‏ها نيز غافل است. به همين رو، انبيا براى ايجاد رابطه انسان با خدا و پرستش او و بهره‏مندى بيشتر انسان‏ها از لطف‏هاى پنهان و آشكار خداوند، مأمور يادآورى نعمت‏هاى الهى‏اند.

اين يادآورى پيامدهاى ديگرى نيز دارد:

1. بيدار كردن وجدان انسان براى سپاسگزارى از خدا؛

2. شرمسارى از نافرمانى در برابر او؛

3. آرامش ناشى از احاطه نعمت‏ها.

سه. كامل كردن حجت‏ها

امام على (ع) رسالت پيامبران را اتمام حجتى براى انسان‏ها مى‏داند:

«يَحْتَجُّوا عَلَيْهمْ بالتَّبْلِيغِ».[[15]](NULL)

احتجاج در لغت به‏معناى استدلال، برهان و حجت‏آورى است.[[16]](NULL) در تفسير «حجت» نوشته‏اند: «ما يحتج به؛ يعنى چيزى كه با آن، طرف مقابل را مجاب و خلع سلاح كنند».

انبيا با ابلاغ، اطلاع‏رسانى و ترويج منطقى، حجت را بر مردمان تمام مى‏كنند؛ چنان‏كه قرآن‏كريم مى‏فرمايد: «وَ مَا عَلَي الرَّسُولِ إِلّا الْبَلاغُ الْمُبينُ».[[17]](NULL)

واژه «مبين» در اين آيه بيانگر آن است كه با اطلاع‏رسانى ضعيف، اتمام حجت صورت نمى‏گيرد. گاه ترويج فرهنگ فقط از طريق حركت‏هاى هنرى، نافذ و كارآمد است. بى‏ترديد قرآن‏كريم از يك بُعد، اثر هنرى بى‏نظيرى است كه با تبليغ مبين خود، راه عذرتراشى را برمخاطبان خود بسته است.

چهار. برانگيختن گنجينه عقل‏

يكى ديگر از علل رسالت پيامبران، بيدارساختن عقل‏ها و برانگيختن اين گنج پنهان است. آن حضرت دراين‏باره نيز مى‏فرمايد:

«وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»

.[[18]](NULL) گويى انبيا به خرابه‏هايى سر مى‏زنند كه آدميان آنها را رها كرده و فقيرانه در طلب توانگرى‏اند. گنجينه‏هاى گران‏بها در اين خرابه‏ها دفن شده و انسان‏ها بر خاك آن غافلانه قدم مى‏زنند و طلب روزى مى‏كنند. رسولان خدا نيز آمده‏اند تا انسان را به اين گنج برسانند و او را به سرمنزل سعادت رهنمون باشند. قرآن‏كريم از زبان دوزخيان مى‏گويد: «لَوْ كنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ».[[19]](NULL) در روايات اسلامى، سخنان درخور تأملى درباره تجليل از «عقل» آمده است. در اينجا نمونه‏هاى از آن را مرور مى‏كنيم:

1. از امام باقر (ع) نقل شده است كه وقتى خداوند عقل را آفريد، او را ناطق كرد و فرمود: روى كن! او هم روى كرد. آنگاه فرمود: روى بگردان! او هم روى بگردانيد. سپس فرمود: به عزت و جلالم سوگند! خلقى كه نزد من محبوب‏تر از تو باشد، نيافريدم و تو را كامل نكردم، مگر در آنچه دوست دارم. بدان‏كه من تو را امر مى‏كنم؛ تو را نهى مى‏كنم؛ تو را عقوبت مى‏كنم [و] تو را ثواب مى‏دهم [/ تو را قابل امر و نهى و ثواب مى‏دانم‏].[[20]](NULL) 2. راوى مى‏گويد به امام صادق (ع) عرض كردم: عقل چيست؟ فرمود: «ما عُبِدَ به الرحمنُ و اكتُسِبَ به الجنانُ».[[21]](NULL) 3. همچنين از امام صادق (ع) نقل شده كه فرمود: «هركس عاقل باشد، دين را

برمى‏گزيند».[[22]](NULL) انبيا با احياى عقل و فعال كردن موتورِ نيازمند به تعمير، حركت خودجوش را در انسان ايجاد مى‏كنند، نه آنكه او را چونان جمادى بى‏انگيزه و بدون توان حركت، با عاملِ محرك‏بكشانند.

بسيارى از آيات و روايات اسلامى تأكيد دارند كه بايد دنياى درونى انسان كشف شود و بى‏شك بهترين كاشف، خود اوست. خويشتن‏شناسى كه به تعبير امام على (ع) پرفايده‏ترين معرفت‏هاى بشرى است،[[23]](NULL) عمدتاً همين دنياى درونى آدمى را كشف مى‏كند. به تعبير قرآن، انسان حامل امانتى است كه آسمان و كوه‏ها و زمين از قبول آن سرباز زدند و از آن هراسان شدند،[[24]](NULL) ولى انسان سرمايه‏هاى بى‏نظيرى براى خلافت خدايى دارد. مثلًا براى بازايستادن از خطاها، گاه مراجعه‏اى كوتاه به عقل و سنجيدن فرجام كار، كافى است.

پنج. نشان دادن آيه‏هاي خدايي‏

بى‏گمان پيامبران آمده‏اند تا نشانه‏هاى خداوندى را به آدمى بنمايانند. آن حضرت دراين‏باره مى‏فرمايد:

«وَ يُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ»

.[[25]](NULL) پرداختن بيش از حد انسان به نيازهاى خاكى موجب مى‏گردد كه او از توجه به خواسته‏هاى فطرى و افلاكى‏اش بازماند. بدين‏سان، آدمى به‏جايى مى‏رسد كه جهانِ سراسر آيت و نشانه را عادتاً مى‏نگرد و از كنار آنها غافلانه مى‏گذرد. خداوند مى‏فرمايد: «و كأَيّن مِن آيةٍ في السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْض يَمُرُّونَ عَلَيهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ».[[26]](NULL)

انبيا كه خود حجت‏هاى خدا در زمين‏اند، به‏جز بازگشت دادن انسان به حجت ديگر (عقل)، مأموريت دارند كه نشانه‏هاى خداوندى را به او بنمايانند تا زمينه تفكرش را فراهم كنند. بى‏ترديد عقل آدمى، هم منبع شناخت است و هم ابزار شناخت؛ بدين‏معنا كه با عقل مى‏توان جهان و جهان‏آفرين را شناخت و از سويى نيز با آن مى‏توان در خود فرو رفت و به معرفت رسيد.

خداوند در آيه‏اى ديگر فرموده است: «سَنُرِيهمْ آياتِنَا فِي الآفَاقِ وَ في أَنفُسِهمْ حَتَّي يتَبَيّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ».[[27]](NULL)

در اين آيه، «ارائه‏دهنده» خداوند است، ولى امام على (ع) آن را وظيفه انبيا مى‏شمرد. اين‏دو در كنار هم مى‏رساند كه كار ارائه آيات، هم مستقيماً از طرف خداوند اتفاق مى‏افتد (نماياندن به انسان از طريق عقل) و هم به‏واسطه تلاش انبيا شكل مى‏گيرد.

امام (ع) به‏دنبال اين تعبير (يروهم آيات المقدرة) مى‏فرمايد:

«مِنْ سَقْفٍ فَوْقَهُمْ مَرْفُوعٍ وَ مِهَادٍ تَحْتَهُمْ مَوْضُوعٍ».[[28]](NULL)

شش. ايجاد حيات دوم‏

يكى ديگر از وظايف پيامبران، رساندن انسان به حيات طيبه است. امام على (ع) اين وظيفه را چنين توصيف مى‏كند:

«وَ مَعَايشَ تُحْييهمْ»

.[[29]](NULL) زندگى انسان بر دوگونه است:

1. مشترك با حيوانات و خلاصه‏شدن در خواسته‏هاى خاكى و حيات حيوانى؛

2. زندگى ويژه انسانى و حيات طيبه. براى تحقق زندگى دوم، انتخاب و تلاش آدمى اهميتى بسزا دارد. خداوند درباره حيات پاك مى‏فرمايد:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِن ذَكرٍ أَوْ أُنثَي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيينَّهُ حَياةً طَيّبَةً.[[30]](NULL) يا أَيّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجيبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكم لِمَا يُحْييكُمْ‏.[[31]](NULL) حيات دوم يعنى، احياى فطرت و رشد دادن به عقل و دل و پاسخ دادن به نيازهاى هريك. فطرت انسان همواره او را به‏سوى خدا مى‏خواند. در برابر اين ندا، يا بايد بدان لبيك‏گفت، يا به سركوب آن روى آورد. با سركوب خواسته‏هاى فطرت، آرامشى خيالى به‏آدمى دست مى‏دهد، ولى آرامش راستين در گرو اتصال (ذكر خدا) و رسيدن به حيات طيبه‏است.

بى‏گمان معيشتى كه انبيا مى‏آموزند، فقط در قالب طرح‏هاى كلى و راهبردهاى اساسى نيست، بلكه آنها از يك‏سو بر باورهاى عقلانى تأكيد ورزيده، از سويى ديگر به ارائه راهبردهاى خُرد در تمام شئونات زندگى نيز مى‏پردازند.

هفت. معرفي اجل‏هاي نابودكننده، رنج‏هاي پيركننده و حوادث واردشده بر آنها

وَ آجَالٍ تُفْنيهمْ وَ أَوْصَابٍ تُهْرِمُهُمْ وَ أَحْدَاثٍ تَتَابَعُ عَلَيْهمْ‏

.[[32]](NULL) همان‏گونه كه حيات انسان به دو گونه حيوانى و طيبه است، ممات و اجل او نيز بر دوگونه مادى و معنوى است؛ چنان‏كه آياتى از قرآن نيز به مرگ معنوى برخى انسان‏ها اشاره دارد:

أَ وَ مَن كانَ مَيتًا فَأَحْيينَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يمْشي بهِ فِي النَّاسِ كمَن مَثَلُهُ فِي‏الظُّلُمَاتِ لَيسَ بخَارِجٍ مِنْهَا.[[33]](NULL) «من كان ميتا» بدين اعتبار است كه انسان بدون احياى معنوى از سوى خداوند، مرده‏اى بيش نيست.

قرآن‏كريم به ابعاد رسالت رسول‏خاتم (ص) چنين اشاره مى‏كند:

يأْمُرُهُم بالْمَعْرُوفِ وَ ينْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيبَاتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيهمُ الْخَبَآئِثَ وَ يضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الأَغْلأَلَ الَّتِي كانَتْ عَلَيهمْ‏.[[34]](NULL) اين مأموريت‏ها براى پوشش دادن به همه تلاش‏هاى تكامل‏ساز انسان و به‏منظور ايجاد آرامش در اوست. امربه‏معروف و نهى‏ازمنكر، فراخوان به همه خوبى‏ها و عبادت‏ها و نهى از منكرات و پليدى‏هاست. حلال كردن پاكى‏ها و تحريم خبايث، سامان دادن به تغذيه آدمى است تا جسم و روان او در سلامت باشد.

حذف كردن «اعمال شاق» كه هيچ بار تكاملى ندارد- مانند پافشارى‏هاى نادرست، به‏رنج افتادن‏هاى بيهوده و انجام عملى كه عقل و شرع بدان بى‏اعتناست- و نيز زدودن عوامل دست‏وپاگير همچون تعصب و جمود، جهل و خرافه و لجاجت، از ديگر كارهاى پيامبران است.

ب) نمونه‏هايي از اوصاف انبيا

يك. روش موسي و هارون‏

امام على (ع) در توصيف وضعيت ظاهرى حضرت موسى و هارون مى‏فرمايد:

وَ لَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ مَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهمَا مَدَارعُ الصُّوفِ وَ بأَيْدِيهمَا الْعِصيُّ فَشَرَطَا لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ فَقَالَ أَلا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ وَ هُمَا بمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ فَهَلّا أُلْقِيَ عَلَيْهمَا أَسَاوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟[[35]](NULL)

دو. مشي عيسي (ع)

امام (ع) در وصف حضرت عيسى (ع) چنين فرموده است:

وَ إِنْ شِئْتَ قُلْتُ فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فَلَقَدْ كَانَ يَتَوَسَّدُ الْحَجَرَ وَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ وَ يَأْكُلُ الْجَشِبَ وَ كَانَ إِدَامُهُ الْجُوعَ وَ سِرَاجُهُ باللَّيْلِ الْقَمَرَ وَ ظِلالُهُ فِي الشِّتَاءِ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا وَ فَاكِهَتُهُ وَ رَيْحَانُهُ مَا تُنْبتُ الأَرْضُ لِلْبَهَائِمِ‏

.[[36]](NULL)

سه. منش داوود (ع)

ايشان درباره حضرت داود (ع) نيز مى‏فرمايد:

فَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ سَفَائِفَ الْخُوصِ بيَدِهِ وَ يَقُولُ لِجُلَسَائِهِ أَيُّكُمْ يَكْفِيني بَيْعَهَا وَ يَأْكُلُ قُرْصَ الشَّعِيرِ مِنْ ثَمَنهَا.[[37]](NULL)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1). موسى پسر عمران درحالى‏كه برادرش هارون همراهى‏اش مى‏كرد، بر فرعون وارد شدند، در آن حال كه پوشش‏هاى پشمينه بر تن داشتند و در دستشان عصا بود. با او شرط كردند كه اگر تسليم خدا شود، دوام ملك و تداوم عزتش را تضمين كنند. فرعون نيز گفت: آيا از اين دو نفر تعجب نمى‏كنيد كه دوام عزتم و بقاى ملكم را شرط مى‏كنند، درحالى‏كه وضعيت فقر و افتادگى‏شان را شاهديد؟ چرا اينان دست‏بندهاى طلا ندارند؟ (نهج‏البلاغه، خطبه 192)

(2). اگر بخواهى در مورد عيسى بن مريم برايت مى‏گويم، او سنگ را بالش قرار مى‏داد و لباس خشن مى‏پوشيد و غذاى ناگوار مى‏خورد و خورش او گرسنگى، و چراغ شبان‏گاه او ماه، و سايه‏هايش در زمستان [نيز] مشرق‏ها و مغرب‏هاى زمين بود و ميوه و گل او گياهانى بود كه زمين براى حيوانات مى‏رويانيد. (همان، خطبه 160)

(3). او با دست خود از ليف خرما زنبيل مى‏بافت و به دوستانش مى‏فرمود: كدام‏يك از شما عهده‏دار فروش اينها مى‏شود و از پول آن، قرص نان جويى مى‏خورد؟ (همان)

چهار. نگاه ژرف محمد

امام على (ع) زندگى حضرت محمد (ص) را چنين توصيف مى‏كند:

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْماً وَ لَمْ يُعِرْهَا طَرْفاً أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحاً وَ أَخْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْناً ....[[38]](NULL)

لقمةةة دنيا را با انتهاى دندان‏ها مى‏خورد [/ به اندازه ضرورت از دنيا بهره مى‏گرفت‏] و گوشه چشمى در تمايل به دنيا نيفكند. لاغرترين پهلوها را داشت و گرسنه‏ترين اهل دنيا بود. دنيا بر او عرضه شد، ولى از قبول آن سرباز زد. فهميد كه خدا چيزى را دشمن داشته، او هم دشمن داشت و چيزى را صغير و حقير شمرده، او هم چنين كرد ... آن حضرت بر روى زمين چونان برده مى‏نشست و با دست خود، كفشش را تعمير مى‏نمود و با دست خويش جامه را وصله مى‏كرد. بر الاغ برهنه سوار مى‏شد و كسى را هم در كنار خود سوار مى‏كرد ... آن حضرت گاهى با خانواده خود گرسنه مى‏ماندند و با آنكه مقرب خدا بود، زيورهاى دنيا از او دور مى‏ماند ....

در زمان بعثت پيامبراكرم (ص) حاكمان و بزرگان بر روى زمين نمى‏نشستند، چه رسد كه در حلقه ياران، متواضعانه همچون بردگان بنشينند. همچنين معمول نبود كه مردان بزرگ، كارهاى شخصى‏شان را خود انجام دهند و يا بر غير شتر و اسب سوار شوند؛ حال آنكه پيامبر (ص) بر الاغ بدون زين مى‏نشست. همه اين موارد هيچ‏گاه از عظمت پيامبر (ص) نمى‏كاست و مردمان آن‏سان براى حضرت حرمت و حريم قائل بودند كه نوشته‏اند آب وضوى ايشان را كه از دست و صورتش مى‏چكيد، به‏عنوان تبرك برمى‏گرفتند و مانع ريختن آن بر زمين مى‏شدند!

ج) رسالت آخرين پيامبر

در جاى‏جاى نهج‏البلاغه به‏جز آيات فراوان قرآن، به‏كرّات از رسول‏خدا (ص) نيز سخن رفته كه اين خود دليل بر اهتمام به شأن والاى آن حضرت است. مثلًا امام على (ع) پيامبراكرم (ص) را

پزشكى سيار معرفى نموده كه به انتظار رسيدن بيمار نمى‏نشيند، بلكه خود به‏دنبال بيمار و طبابت آن است:

طَبيبٌ دَوَّارٌ بطِبِّهِ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ‏مِنْ‏قُلُوبٍ عُمْيٍ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ مُتَتَبِّعٌ بدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ-

(1). پزشكى بود كه با طب خود، دوره‏گردى مى‏كرد [و] مرهم‏هاى خود را استحكام بخشيد و لوازم داغ كردن خود را مهيا و گرم نمود. به سراغ موضع‏هايى مى‏رفت كه ضرورت داشت؛ مانند قلب‏هاى بى‏بينش و كور، گوش‏هاى كر و زبان‏هاى گنگ. با داروهاى خويش به‏دنبال موضع‏هاى غفلت و موطن‏هاى حيرت مى‏رفت. (همان، خطبه 108)

.[[39]](NULL) بيمارانى كه شناخت خود را از دست داده‏اند، احساس بيمارى نمى‏كنند تا به پزشكان روحانى و آسمانى رجوع كنند. از اين رو بايد دستگيرندگان به سراغ آنها روند و از بحران هويت و غفلت نجاتشان دهند. مثلًا هيچ جنون‏زده‏ايى به اين نتيجه نمى‏رسد كه براى بهبودى به پزشك مراجعه كند. در مسير الهى نيز هستند مردمانى كه با وجود ارتكاب بدى‏ها، به بد بودن آن اذعان نمى‏كنند و حتى توهم نيكوكارى دارند.

خداوند مى‏فرمايد:

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكمْ بالأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا\* الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يحْسِنُونَ صُنْعًا.[[40]](NULL)

(2). اى پيامبر! بگو: آيا به‏شما خبر دهم كه كدامينتان در عمل، بيشترين زيان را مى‏بينيد؟ كسانى كه تلاششان در زندگى دنيا گم شده [/ در مسير تكامل آنها نيست‏]، ولى گمان مى‏كنند كه كار نيكويى مى‏كنند. (كهف (18): 104)

يكى از بيمارى‏ها جهل است كه گاه بسيط است و گاه مركب. جهل بسيط آن است كه فرد بداند جاهل است و اگر نداند، جهل او مركب است؛ يعنى نسبت به جهالت خودش نيز جهل دارد. طبيب روحانى بايد به نجات اين دسته و گروه‏هايى كه انواع ديگرى از بيمارى‏ها

را دارند، بپردازد و متواضعانه آنها را از ورطه غفلت و حيرت برهاند.[[41]](NULL) اگر فردى مسير را گم كند و قبله آرزوهايش مطامع زندگى فناپذير باشد، قرآن‏كريم او را «صُمٌّ بُكمٌ عُمْي»[[42]](http://) مى‏داند.[[43]](NULL) خداوند، چشم و گوش و زبان را براى كمال آدمى آفريده است. حال اگر كسى- چونان حيوان- از اين ابزار شناخت براى رسيدن به خواسته‏هاى حيوانى بهره برد، چنين فردى با وجود داشتن چشم و گوش و زبان معمول، كور و كر و گنگ است: «وَ مَن كانَ فِي هَذِهِ أَعْمَي فَهُوَ فِي الآخِرَةِ أَعْمَي».[[44]](NULL) خداوند، محمد را به‏حق برانگيخت تا بندگانش را از عبادت بت‏ها بيرون آورده و به عبادت خدا رهنمون شود و از پيروى شيطان برهاند و به طاعت خدا بياورد. (نهج‏البلاغه، خطبه 147)قرآن‏كريم در آيه‏اى ديگر، گفتگوى او را در قيامت بيان مى‏كند كه از خداوند مى‏پرسد: من كه در دنيا چشم داشتم، چرا كور محشور شدم؟ خداوند مى‏فرمايد: آن‏همه آيات ما در معرض ديد شما بود و نديديد. اينك از چشم سر نيز محروم مى‏شويد؛[[45]](NULL) يعنى چشم سر داديم كه چشم دل باز شود؛ وقتى باز نشد، آن را در قيامت باز پس مى‏گيريم.

امام على (ع) درباره هدايت‏گرى پيامبر (ص) نيز مى‏فرمايد: رسول اكرم (ص) به سراغ قلب‏هاى كور و گوش‏هاى كر و زبان‏هاى گنگ مى‏رفت تا زمينه رهايى آنها را فراهم سازد.

ايشان در فرازى ديگر درباره پيامبراكرم (ص) فرمود:

فَبَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً بالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ‏

.[[46]](NULL) هركس در اينجا [/ دنيا] نابينا باشد [/ كوردل باشد]، در سراى ديگر نابينا [/ بى‏چشم سر] خواهد بود. (اسراء (17): 72)

نكته لطيف اينكه رسالت رسول‏خدا (ص) ايجاد پرستش نيست؛ زيرا هر انسانى بى‏استثنا عبادت و اطاعت مى‏كند. در واقع تفاوت پرستش آدميان فقط در معبودهاست. پرستش، شمول بسيارى دارد و حتى شنيدن يك سخن را در برمى‏گيرد.

پيروى از سلطه طاغوت نيز نوعى پرستش است؛ چنان‏كه فرعون مى‏گفت: قوم موسى و هارون، ما را پرستش‏گرند.[[47]](NULL) اين عبادت، همان سلطه قاهرانه است كه خداوند از قول فرعون فرموده: «وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ».[[48]](NULL) از نظر قرآن، تابع بودن در تغيير احكام الهى (حلال را حرام و حرام را حلال كردن) نوعى رب‏گزينى است: «اتَّخَذُوأْ أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِن دُونِ اللّهِ ...».[[49]](NULL) در روايتى به نقل از امام صادق (ع) آمده است كه دانشمندان يهودى و راهبان مسيحى، حلال‏ها را حرام و حرام‏ها را حلال مى‏كردند.[[50]](NULL) بدين سبب، خداوند فرموده است كه در حقيقت شما پيروان، آنها را به‏عنوان «رَبّ» و معبود برگزيده‏ايد.

در كلام مولا، تعبير «بت» نيز منحصر به بت‏هاى معمولى نيست و چنان‏كه خداوند فرموده، هوا و هوس آدمى نيز گاه در شمار بت‏هاست: «أَ رَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ».[[51]](NULL)

آيا ديدى آن‏كس را كه به‏جاى خدا، هوا را به‏عنوان خدا و معبود برگزيده است؟ (فرقان (25): 43)

واژگان‏

بَعَثَ: برانگيخت‏

واتَرَ: پياپى ارسال كرد

لِيَسْتَأْدُوا: تا طلب اداى پيمان كنند

يُذَكِّرُوهم: آنان را يادآور شوند

مَنْسِيّ: فراموش‏شده‏

يَحتَجُّوا: دليل و حجت آورند

يُثيِرُوا: برانگيزند

دَفائِنَ: (جمع دفينه) دفن‏شده‏هاى گران‏بها

يُرُوهُم: به آنان نشان دهند

أَلمقْدِرَة: قدرت (بدون تشديد دال)، اندازه‏گيرى‏شده (مشدد بودن دال)

معايِشَ: زندگى‏ها

تُحْييهم: آنان را زنده سازد

آجال: اجل‏ها، سرآمدها

تُفْنيهم: آنان را به فنا دهد

أوْصاب: مرض‏هاى دامنگير

تُهْرِمُهُم: آنان را پير كند

أحداث: حادثه‏هايى كه معمول نبوده است‏

تَتَابَع: پياپى درآيد

مَدَارِع: زره‏ها، لباس‏هاى جنگى‏

الصُّوف: پشم حيوانات حرام گوشت (درگذشته پشم‏ها خشن بود)

العِصِى: عصا

الذُّلّ: ذلت‏

أساوِرَة: دست‏بندهاى زينتى‏

يَتَوَسَّد: زير سر خود مى‏گذارد

الجَشِب: غذاى غيرگوارا

إِدام: خورش همراه با غذا

سِراج: چراغ‏

سَفائِفَ: جمع سفيفه به‏معناى بافتنى‏

الخُوص: برگ درخت خرما

الشَّعِير: جو

قَضَمَ: با انتهاى دهان خورد

طَرْفاً: با گوشه چشم به چيزى نگريستن‏

كَشْحاً: پهلو

أخْمَص: لاغرتر و شكمْ فرورفته‏تر

دَوّار: دوره گرد، سيار

أحكَمَ: استحكام بخشيد

مراهم: ج مَرهم‏

أحْمي: داغ كرد

مَواسِم: لوازم داغ كردن در طبّ قديم‏

أوْثان: ج وَثن: بت‏

فصل چهارم: امامت و پيشوايي بعد از رسول خاتم (ص)

الف) نگاهي از منار عقل‏

ب) شمه‏اي از شمايل پيشوايان‏

يك. كامل‏هاي متصل به افق‏هاي بلند

دو. شرح ويژگي هاي حجت‏هاي الهي‏

ج) محبوب‏ترين‏هاي خدا

د) عاملان رشد معرفت‏

آيا قرآن به تنهايي كافي است؟

بسى روشن است كه قرآن درصدد نيست تمام خط و نشان‏ها و جزئيات را بيان دارد، بلكه خداوند انبوهى از احكام عبادات، معاملات، اقتصاد، اخلاق، تربيت، حكومت، قضاوت، امنيت، روابط خارجى و جز آن را به پيامبراكرم (ص) وانهاده است.[[52]](NULL) ايشان نيز علوم را به سينه امام‏على (ع) منتقل نمود و هر امامى نيز به امام ديگر. بدين‏سان، از سخنان اين بزرگان آثارى گردآمد تا منبع بيان احكام الهى باشد.

الف) نگاهي از منار عقل‏

به همان دلايل متقنى كه براى ابلاغ رسالت خدايى، وابسته به نبوت و رسالتيم، به پاسدارى از وحى و تفسير درون‏ها و پاسخ به هزاران پرسش پيش‏بينى نشده نيز نيازمنديم. آيا مى‏شود كه مردم يك دوره در 23 سال، بهترين پيامبر خدا را در ميان خود داشته باشند و پس از او به حال خود رها شوند؟ فرماندار يك منطقه كوچك هنگام سفر، قائم‏مقام معين مى‏كند. چگونه عقل كل، نبى‏اعظم (ص) مردمانى را كه حتى بر سر مسائل جزئى اختلاف دارند (چه‏رسد به كلى)، به‏حال خود رها مى‏كند؟ در هر سفر، رسول‏خدا (ص) جانشينى در شهر مدينه معرفى مى‏كرد، از اين‏رو ايشان چگونه براى سفر بى‏بازگشت خود، مردمان را به‏حال خود مى‏گذارد؟

متون دينى ما به پرسش‏هايى ازاين‏دست به‏گونه‏اى مستدل پاسخ گفته‏اند. كتاب الغدير

كه توسط علامه امينى در يازده جلد نگاشته شده است، نمونه‏اى از آن است.

پرسش ديگر اين است كه آيا جامعه بعد از نبى‏اكرم (ص) يك پادگان گسترده است، يا يك دانشگاه بزرگ تكامل؟ آيا پيشواى بعد از نبى (ص) نبايد كه از حيث دانش و بينش و ايمان و رفتار، شبيه‏ترين مردم به رسول خدا (ص) باشد؟ چه كسى بايد پرسش‏هاى پيش‏بينى نشده مردم را تا دامنه ظهور مصلح كل پاسخ دهد؟

ممكن است گفته شود كه دين نازل‏شده، جامع است و سنت رسول‏خدا (ص) همه ابعاد نيازهاى ايمان‏آوردگان را پاسخ‏گوست. در پاسخ مى‏گوييم جامعيت دين را كاملًا مى‏پذيريم، ولى تفسير متن نازل‏شده و تفسير سنت پيامبراكرم (ص) بر عهده كسانى است كه به علم خدا و شهر دانش پيامبر (ص) متصل بوده و از خوان معرفت او بهره برده باشند.

با وجود پاسداران تواناى سنت رسول‏خدا (ص) چونان امام صادق (ع) كه بى‏واسطه و باواسطه معلم رؤساى مذاهب اهل‏سنت بوده‏اند، باز ميان فرقه‏ها در بسيارى از مسائل اختلاف وجود دارد، چه‏رسد كه بخواهيم موشكافى‏هاى اهل‏البيت (عليهم السلام) را حذف نماييم.

هر واژه‏اى كه مجهول مردم بود- بنابر روشى كه خداوند در قرآن توصيف نموده- با رجوع به نبى‏اكرم (ص) ابهام‏زدايى مى‏شد. از باب نمونه، چيستى نماز در ظواهر آيات قرآن نيامده است و به همين‏رو ايمان‏آوردگان به نبى‏اكرم (ص) مراجعه مى‏كردند و حقيقت را جويا مى‏شدند. اين رجوع در موارد ديگر نيز بود؛ مواردى همچون زكات، حج، خمس، روزه، تعاملات زن و شوهر و بايدها و نبايدهاى اجتماعى.

اما در اين ميان، يكى از دغدغه‏هاى مردم، دانستن مصاديق «اولى‏الأمر» بود كه فرمان اطاعت از آنها- در كنار اطاعت از خدا و رسول- صادر شده است. در آن زمان، نامى‏ترين صحابه مى‏پرسيدند كه خدا و رسول را شناختيم، ولى «اولى‏الأمر» چه كسانى‏اند؟ آن حضرت نيز با نام و نشان، خلفاى پس از خود را برمى‏شمرد. البته اهل‏سنت نيز روايت دوازده خليفه را پذيرفته‏اند، اما در مصاديق، نظرى غير از نظر شيعه دارند.[[53]](NULL)

آيا ممكن است كه رسول‏خدا (ص) جزئيات نماز و روزه و مانند آن را بيان دارد، ولى حساس‏ترين مسئله سرنوشت‏ساز را مهمل بگذارد؟ شيعه معتقد است از «يوم الدّار» كه آغاز اعلام نبوت حضرت به خويشان بود، تا واپسين لحظه‏هاى حيات ايشان به‏خصوص در واقعه عالم‏گير غدير، تكليف پاسدارى از وحى و حكومت و ولايت تا دامنه قيامت روشن شده است.[[54]](NULL) بى‏ترديد اهتمام به امر تكامل مردم و گزينش بهترين‏هايى كه شباهت فراوان به خُلق و علم و توانايى‏هاى نبى‏اعظم (ص) دارند، نشان‏دهنده احترام به مردمى است كه حامل امانت و طرف خطاب‏هاى مختلف خداوند در قرآن‏كريم‏اند.

تاريخ اسلام يك مورد را نيز نقل نكرده است كه كسى از پيشوايان شيعه- حتى در پنج سالگى- پرسشى كرده باشند و آنها پاسخى نداده باشند، مگر پاسخ آن سؤالاتى كه فقط در حيطه علم خداست؛ مانند زمان فرارسيدن قيامت. آثار برجاى‏مانده از پيشوايان دوازده‏گانه شيعه (ع) بهترين معرف جايگاه بلند دانش و فهم و بيانگر اتصال آنها به علم خدايى است.

ب) شمه‏اي از شمايل پيشوايان در نهج‏البلاغه‏

در بخش‏هايى از نهج‏البلاغه بايدهاى كلى مرتبط با جايگاه امامت آمده است كه به‏اجمال بدانها پرداخته مى‏شود:

يك. كامل‏هاي متصل به افق‏هاي بلند

در نهج‏البلاغه به نقل از كميل آمده است: اميرمؤمنان (ع) دست مرا گرفت و به‏سوى دشتى‏مرتفع بيرون برد. وقتى به‏صحرا رسيديم، آه دردآلودى كشيد و سخنى بدين مضمون بيان فرمود:

اى كميل بن زياد! اين قلب‏ها مانند ظرف‏هايند. پس بهترين آنها، باظرفيت‏ترين آنهاست. آنچه مى‏گويم، نگه‏دار! مردم سه دسته‏اند: عالم خدايى، دانش‏اندوز رهايى‏طلب، و بى‏اراده‏هاى مضطرب و رذل؛ آنها كه تابع هر صدايى هستند و با

وزش هر بادى منعطف‏شده و از نور علم، پرتو نگرفته و به هيچ ستون اطمينان‏بخشى پناه نبرده‏اند.[[55]](NULL) حضرت در ادامه، علم و ثروت را مقايسه كرده و مزاياى دانش را برشمرده‏اند و اينكه از طريق دستيابى به معرفت، دين و زندگى ساخته مى‏شود. همچنين ايشان فرمود:

در سينه من، دانش‏هاى فراوانى انباشته‏شده، اگر حاملانى براى برداشتن آن بيابم! كسى از ميان مردم لايق امانت‏دارى اين علوم نيست. اين‏گونه است كه علم با مرگ حاملان آن مى‏ميرد![[56]](NULL) سپس افزود:

اللَّهُمَّ بَلَى لا تَخْلُو الأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً وَ إِمَّا خَائِفاً مَغْمُوراً لِئَلّا تَبْطُلَ حُجَجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كَمْ ذَا وَ أَيْنَ أُولَئِكَ، أُولَئِكَ وَ اللَّهِ الأقَلُّونَ عَدَداً وَ الأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْراً يَحْفَظُ اللَّهُ بهِمْ حُجَجَهُ وَ بَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُودِعُوهَا نُظَرَاءَهُمْ وَ يَزْرَعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهمْ‏

زمين تهى از انسانى نيست كه به همراه دلايل عذربرانداز، براى خدا قيام كند، خواه آشكار و مشهور باشد يا ترسان و پنهان. از آن جهت [زمين، خالى از حجت نيست كه‏] ارزش و جايگاه حجت‏هاى خداوند تباه نشود و آيات روشن خداوند منقرض نگردد. به خدا سوگند! از حيث عدد، اندك‏اند، ولى در پيشگاه خداوند از قدر و جايگاه والايى برخوردارند. خداوند با آنها، حجت‏ها و آيات روشن خود را حفاظت مى‏كند؛ تا آنجاكه آنها را به نظيرهاى خود بسپارند و در دل‏هاى افراد شبيه خود بكارند!

.[[57]](NULL) آنگاه حضرت خطاب به كميل ويژگى‏هاى شاخص حجت‏هاى الهى و حافظان رسالت محمدى (ص) را چنين برمى‏شمرد:

هَجَمَ بهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ؛ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ؛ وَ اسْتَلانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ‏

الْمُتْرَفُونَ؛ وَ أَنِسُوا بمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ؛ وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بالْمَحَلِّ الأَعْلَى. أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينهِ؛ آهِ آهِ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَتِهمْ انْصَرِفْ يَا كُمَيْلُ إِذَا شِئْتَ.

دو. شرح ويژگي‏هاي حجت‏هاي الهي‏

1. هجوم بصيرت، بر آنان‏

هَجَمَ بهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ

.[[58]](NULL) در اين فرمايش، تعابير «هجوم، علم، حقيقت و بصيرت» درخور تأمل است. دل‏هاى پاك اينان به اندازه‏اى مستعد و پذيراست كه دانش خالص تشنه ورود به جان آنهاست؛ دانشى كه بر حقيقتِ بصيرت بنا شده است. بصيرت، بازشدن چشم‏دل است. دراين‏حال، حقيقت‏ها با روح صاحب بصيرت يگانگى مى‏يابد. بى‏ترديد اينكه ائمه (عليهم السلام) بى‏درنگ پرسش‏هاى مردم را پاسخ گفته‏اند، بيانگر بصيرت آنهاست.

شيعه معتقد است كه خليفه رسول‏خدا (ص) بايد سينه‏اش متصل به شبكه آگاهى آسمانى باشد تا مردم بر او خرده نگيرند. در ميان مردم معمول است كه جذبِ صاحبان دانشِ فراوان مى‏شوند؛ به‏ويژه آنكه رفتار و اخلاق آنها را خدايى ببينند. در قرآن‏كريم تعبيرات زيادى مانند «اولوا العلم» و «الراسخون في العلم» آمده كه روايات معتبر، ائمه اطهار (عليهم السلام) را بهترين مصاديق آن مى‏داند. براى مثال، امام صادق (ع) مى‏فرمايد:

سخن من، سخن پدرم و سخن او سخن جدم و سخن جدم، سخن حسين و سخن او، گفتار حسن و حديث حسن، حديث اميرالمؤمنين و حديث او، حديث پيامبر و حديث پيامبر (ص) گفتار خداست.[[59]](NULL) امام خمينى (قدس سره) درباره جايگاه علمى امامان (عليهم السلام) مى‏نويسد:

سروران ما (عليهم السلام) آنچه در ارشاد خلق و اصلاح مخلوق بيان مى‏فرمودند، از سرچشمه علم كامل لدنّى رسول‏خدا (ص) است كه از صُراح‏[[60]](NULL) وحى است و علم ربّانى بوده و از قياسات و اختراعات كه ساخته به‏دست تصرف شيطان است، عارى و برى است و همان‏طور كه درباره رسول‏خدا (ص) وارد است كه «وَ مَا ينطِقُ عَنِ الْهَوَي\* إِنْ هُوَ إِلّا وَحْي يوحَي‏»،[[61]](NULL) در حضرات ائمه هدى [نيز] جارى و سارى است؛ چنانچه در احاديث شريفه بدان اشارت است.[[62]](NULL) ايشان در جايى ديگر مى‏نويسد:

ماها يك صورتى، يك پرده‏اى از پرده‏هاى كتاب خدا را مى‏فهميم و باقى‏اش محتاج به تفسير اهل عصمت است كه معلم به تعليمات رسول‏الله بودند.[[63]](NULL) آثار برجاى‏مانده از پيشوايان كه هزاران كتاب را لبريز ساخته و نيز نهج‏البلاغه امام على (ع) و حتى اعترافات مخالفان امام، به‏نيكى نمودار آن است كه آنان داراى علمِ بنيان گرفته ازبصيرت‏اند.

2. دست يافتگان به روح يقين‏[[64]](NULL)

وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ‏ :هر حقيقتى در عالم، هسته و مركزى دارد كه مى‏توان آن را «روح» ناميد. يقين نيز گمشده همه انسان‏هاست؛ آن‏سان كه مى‏توان گفت هيچ‏چيز مانند يقين در ميان توده‏ها اندك نيست. ارزش يقين را بايد به ارزش چيزى دانست كه بدان يقين داريم. مثلًا اينكه شما يقين داريد كتابى روبه‏روى شماست، ارزش والايى ندارد، اما مثلًا يقين به غيب، ارزشى توصيف‏ناشدنى دارد. خداوند مى‏فرمايد:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يهْدُونَ بأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بآياتِنَا يوقِنُونَ.[[65]](NULL)

بدين‏بيان، دو مبناى بنيادين براى قرار دادن «امام»، يكى صبورى و ديگرى يقين به آيات خداست. در سوره تكاثر آمده است:

كلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيقِينِ\* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.[[66]](NULL)

شك‏هايى كه موجب براندازى يقين مى‏شود، گاه ناشى از كم بودن آگاهى و تأمل است و گاه نيز ناشى از آلودگى دل.

3. آسان‏بيني سختي‏ها

وَ اسْتَلانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ.[[67]](NULL)

«دانش يقينى» انسان‏هاى كامل و «عشق وافرشان» به محبوب، اراده‏اى پولادين بدانها بخشيده تا به همه زندگى و فراز و فرودهاى آن به‏گونه‏اى ديگر نظر مى‏كنند.

براى نمونه، دختر فرزانه و مجاهد اميرمؤمنان (ع) در دوران اسارت خود پس از واقعه كربلا، چگونه و از چه زاويه‏اى به زندگى مى‏نگرد كه چون از او مى‏پرسند كربلا را چگونه‏

ديدى، مى‏گويد: «جز زيبايى نديدم!»[[68]](NULL) آنگاه كه فرزندان امام‏حسين (ع) در خون مى‏غلتند، حضرت از يك‏سو اشك فراق مى‏ريزد و از سويى ديگر، چهره‏اش به نشانه رضايتمندى خدا برافروخته مى‏گردد.

خداوند به صبوران وعده فرود و ورود فرشتگان را داده است تا بدانها بشارت دهند و اندوهشان را بزدايند:

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيهمُ الْمَلائِكةُ أَلّا تَخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بالْجَنَّةِ الَّتِي كنتُمْ تُوعَدُونَ‏.[[69]](NULL) در برابر اين خلفاى وارسته، نازپروردگانى قرار دارند كه اگر از خدا هم ياد مى‏كنند، در رويدادهاى تلخ معيشتى، وضع حالشان چنين است:

فَأَمَّا الإنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَكرَمَنِ\* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيهِ رِزْقَهُ فَيقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كلّا ....[[70]](NULL)

به‏هرروى، پيشوا و جانشين رسول‏خدا (ص) بايد در برابر همه ناملايمات ازجمله روى‏گردانى مردم مقاومت كند و جهالت‏ها، كاستى‏ها و عيوب آنها را با حوصله و عدالت‏پيشگى، درمان نمايد؛ چنان‏كه خود رسول‏الله (ص) در برابر اين‏همه آزار، صبورانه مهربانى ورزيد.[[71]](NULL)

(2). آنان‏كه گفتند: «پروردگار ما الله است» [و] آنگاه بر راه مستقيم ماندند، فرشتگان بر آنان نازل مى‏شوند [و مى‏گويند:] هان! مترسيد و غم‏زده مباشيد و به بهشتى كه وعده‏يافته بوديد، شاد باشيد. (فصلت (41): 30)

(3). و اما انسان [رشدنيافته‏] وقتى خداوند گرامى‏اش داشت و نعمتش بخشيد، مى‏گويد: «خداى من مرا بزرگ داشت.» اما وقتى در آزمايشى ديگر رزق را بر او تنگ ساخت، مى‏گويد: «خدايم به من اهانت كرد»؛ چنين نيست .... (فجر (89): 17- 15)

4. انس به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند

وَ أَنِسُوا بمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ.

خداباورى و معادباورى سبب مى‏گردد كه انسان كامل با ناملايمات أنس گيرد. امام على (ع) به عثمان بن حنيف مى‏نويسد:

هر پيروى امامى دارد كه به او اقتدا كرده و از نور علم او بهره مى‏گيرد. بدانيد كه امام شما از دنيا به دو جامه مندرس و از خوراكش به دو قرص اكتفا كرده است! شما نمى‏توانيد چنين باشيد، ولى مرا با «ورع»، «كوشش»، «پاكدامنى» و «درستى» يارى كنيد. به‏خدا قسم كه از دنياى شما زرى نيندوخته و از غنايم و منافع، مالى گرد نياورده‏ام و براى لباس كهنه خود، عوضى آماده نكرده و از غذاى‏دنيا جز به اندازه قوت جاندارى كه كمرش آسيب ديده و غذايش كم‏مى‏شود، برنگرفته‏ام. دنيا در نظرم پست‏تر از دانه تلخى است كه بر درخت‏بلوط برويد ....

نَفْس خود را با پارسايى رياضت مى‏دهم تا در روز ترس بزرگ‏تر [/ قيامت‏] با ايمنى به محشر درآيد و در لغزش‏گاه‏هاى آن استوار بماند. اگر مى‏خواستم، مى‏توانستم راهى به سمت انتخاب عسل مصفا و آرد سفيد و بافته‏هاى ابريشم طى كنم، اما بسيار دور است كه هواى نفس بر من غالب شود و حرص و طمع مرا به سمت انتخاب غذاهاى رنگارنگ بكشاند ....

ممكن است كسى بگويد: اگر اين غذاى ناچيز، قوت على بن ابى‏طالب است! در هنگام رويارويى با هماوردها و جنگ شجاعان، رخوت مى‏يابد، [اما] بدانيد كه درختان بيابان، چوبشان استوارتر است، ولى درختان در جوار آب، پوست نازك‏ترند. درختان بيابان، آتششان شعله‏ورتر است و ديرتر خاموش مى‏شوند ....[[72]](NULL)

5. مصاحبت با ارواحي از عالم والا در دنيا

وَ صَحِبُوا الدُّنْيَا بأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بالْمَحَلِّ الأعْلَى. أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ في أَرْضِهِ وَالدُّعَاةُ إِلَى دِينهِ.[[73]](NULL)با كالبدى‏هايى با دنيا، همراهى و مصاحبت دارند كه روح‏هاى آن كالبدها، وابسته به جايگاه رفيع است. آنها جانشينان راستين خدا در زمين و دعوتگران به دين او هستند. (همان)

درباره ارواح پيشوايان معصوم (خلفاء الله) و انوار آنها در آغاز، حقايقى است فراتر از فهم ما كه برخى از بزرگان به شرح آن پرداخته‏اند.[[74]](NULL) در اينجا به اين مقدار بسنده مى‏شود كه روح آدمى نفخه خداوندى است كه تا پيش از دميده‏شدن در كالبد حضرت آدم (ع)، فرشتگان مأموريت نداشتند در برابر جسم او كرنش كنند:

فَإِذَا سَوَّيتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجدِينَ‏.[[75]](NULL) امام على (ع) مى‏فرمايد: ائمه (عليهم السلام) با كالبدهايى كه در دنيا تغذيه مى‏شود، رو به سوى عالم بالا دارند و ارواح آنها وابسته و متعلق به عالم بالاست. مردم، جسم آنها را مى‏بينند اما روح بلند پايه، ارتباط با عالم الوهيت دارد.

خداوند خواسته است كه روح عالم بالا و مرغ باغ ملكوت، در دامن تن خاكى ساكن‏شده و به رشد و بالندگى رسد. هرچه تعلقات بدنى بيشتر شود، رشد روح و تعلق آن به عالم بالا كمتر خواهد شد. مناجات شعبانيه اميرمؤمنان (ع) نكته‏اى دارد كه گواه اين مدعاست:

الهي هَبْ لي كمالَ الانقِطاع اليكَ و انِر ابصارَ قلوبنا بضياءِ نَظَرِها اليك حَتّي تخرقَ ابصارُ القلوبِ حُجُبَ النّورِ فَتصلَ الي معدنِ العظمةِ و تصيرَ ارواحُنا معلّقةً بعزّ قُدسِك‏

.[[76]](NULL) خداى من! كامل‏ترين نوع بريدن از عالم و براى تو فارغ شدن را به من ببخش! چشم‏هاى قلب‏هاى ما را با پرتو نگاهشان به تو، نورانى كن؛ تا آنجاكه چشم قلب‏ها، حجاب‏هاى نور را پاره كرده و به معدن عظمت راه يابد و ارواح ما وابسته و متعلق به صلابت پيراستگى و قداست تو شود. (قمى، مفاتيح الجنان، بخش مراقبت‏هاى ماه شعبان)

در توضيح اين سخنان بايد گفت: تا رسيدن به سرچشمه عظمت حق، منازل عظيمى پيش‏روست و آدمى تا عزم اين راه نكند، چونان حيوانى در بندِ خواسته‏هاى خاكى خواهد ماند. هر مرحله‏اى كه فرد بدان نرسيده، خود حجاب و مانع است، ولى براى آنان‏كه رسيده‏اند، نور است. البته همين نور نيز در قياس با منازل بالاتر، ظلمت است.

اگر آدمى به مرحله اعلا وابسته و متصل شد، از بند بندگى بندگان، رهايى خواهد يافت، وگرنه به اين عالم تضاد و تشتت، وابسته شده است. قيمت انسان را متعلقات او تعيين مى‏كند. وقتى انسانى اوج گيرد و به خدا تعلق يابد، بى‏گمان نمى‏توان قدر او را معين نمود.

ج) محبوب‏ترين‏هاي خدا

در بخشى از نهج‏البلاغه با خطبه‏اى روبه‏رو مى‏شويم كه جامع صفات برتر امامت است. ابن‏ابى‏الحديد دراين‏باره مى‏گويد: اين اوصاف- بدون ذكر نام از سوى حضرت- شايسته شخص امام است؛ گويى ايشان ويژگى‏هاى خود را بر مى‏شمرد:

إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْداً أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبهِ وَ أَعَدَّ الْقِرَى لِيَوْمِهِ النَّازِلِ بِهِ فَقَرَّبَ عَلَى نَفْسِهِ الْبَعِيدَ وَ هَوَّنَ الشَّدِيدَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلًا وَ سَلَكَ سَبيلًا جَدَداً قَدْ خَلَعَ سَرَابيلَ الشَّهَوَاتِ وَ تَخَلَّى مِنَ الْهُمُومِ إِلّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَى وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ الْهَوَى وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بأَوْثَقِهَا وَ مِنَ الْحِبَالِ بأَمْتَنهَا.[[77]](NULL) قطعاً از محبوب‏ترين بندگان خدا در پيشگاه او، بنده‏اى است كه خداوند او را در پيكار با نفس، يارى كرده است. آنگاه «حزن» را شعار و «خوف» را لباس رويين خود برگزيده است. سپس چراغ هدايت در دل او درخشش يافته و امكانات پذيرايى را براى روزى كه بر او وارد مى‏شود، فراهم‏ساخته است. سپس دور را بر خود نزديك ساخته و دشوارى را بر خود آسان نموده است. نگاه انديشمندانه كرد و بصيرت يافت و خدا را فراوان ياد نمود و از آب گوارايى سيراب شده است كه آبشخورهاى آن براى او زمينه‏سازى شده و او هم فراوان نوشيده و در راهى مطمئن گام نهاده است. جامه‏هاى خواهش‏هاى افراطى را از تن خود بيرون كرده و از همه همّ‏وغم‏ها- جز همّى كه ويژه اوست- خود را رهانيده است. به همين دليل از صفت كوردلى رها شده و از دام دوستى با هواپرستان، به كليدى از درب‏هاى هدايت تبديل شده و به قفلى براى درب‏هاى هلاكت، نسبت به راه خود بصيرت يافته و در راه خودپويايى را آغاز نموده است و مناره‏هاى راه را شناخته و از ورطه، عبور كرده و از ميان دستگيره‏هابه مطمئن‏ترين آنها تمسك جسته و از ميان بندها، به متين‏ترين آنها دست انداخته است. (نهج‏البلاغه، خطبه 87)

برخى از اين ويژگى‏ها، چنان است كه جز بر پارساى معصوم (ع) صدق نمى‏كند. آن حضرت در ادامه اين خطبه ويژگى‏هاى ديگرى را نيز بيان مى‏كند:

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ‏

...

قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينهِ‏

...

قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ‏

.[[78]](NULL) اينك بجاست به پاره‏اى از تعبيرات امام در اين خطبه بپردازيم. از ناحيه يقين، چونان نور خورشيد است؛ خود را براى خداى پيراسته، در بلند پايه‏ترين كارها نصب كرده است ... براى خدا خاصل كرده و خدا هم او را مخلَص ساخته است. به همين سبب، از جمله معدن‏هاى دين خداست ... جان خود را با عدل همراه كرده است. (نهج‏البلاغه، خطبه 87)

يك. امداد ويژه خداوند

أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ‏

. انسان كامل با اطاعت از خداوند، محبوب او مى‏شود و آنگاه مورد يارى او قرار مى‏گيرد تا بتواند قله‏هاى معرفت را درنوردد.

دو. حزن و خوف مثبت‏

فَاسْتَشْعَرَ الْحُزْنَ وَ تَجَلْبَبَ الْخَوْفَ.

حزن و خوف مثبت همراه اولياى الهى است ولى حزن و خوف منفى در قاموس اوليا جايى ندارد؛ چنان‏كه قرآن مى‏فرمايد:

إِنَّمَا يخْشَي اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء.[[79]](NULL)

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَيخْشَوْنَهُ وَ لا يخْشَوْنَ أَحَدًا إِلّا اللَّهَ.[[80]](NULL)

بدين بيان، تنها بايد از خداوند ترسيد، اما نه ترس جاهلانه، بلكه ترس عالمانه و عاقلانه كه بدان خشيت گويند.

قرآن در آيه ديگرى مى‏فرمايد: «أَلا إِنَّ أَوْلياء اللّهِ لأَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَلأَ هُمْ يحْزَنُونَ».[[81]](NULL)

خلاصه اينكه، مثبت يا منفى بودن خوف و حزن را متعلَّق آن معين مى‏كند؛ يعنى آنچه فرد از آن مى‏ترسد و يا غمگين مى‏گردد.

سه. درخشش چراغ هدايت‏

فَزَهَرَ مِصْبَاحُ الْهُدَى فِي قَلْبهِ.

زهور به‏معناى درخشش است. بى‏ترديد با پاكداشت جان و زدودن دوده‏هاى آلودگى و غبارهاى غفلت، قلب نورانى مى‏گردد.

قلب را بدين معانى به‏كار برده‏اند:

1. كانون ايمان؛ 2. محل بروز گرايش به معبود و حقيقت و اخلاق و زيبايى در تمام‏

مصداق‏هايش؛ 3. قلبى كه در سينه است؛ 4. كانون عواطف؛ 5. روح؛ 6. عقل.[[82]](NULL) بايد در كاربردهاى مختلف قلب، به قرينه‏ها نگريست، ولى بيشتر به‏معناى روح آدمى است كه فراز و فرود دارد.

درباره تعبير چراغ نيز بايد گفت كه خداوند را چراغ‏هايى است كه مهم‏ترين آنها پيامبر (ص)، ائمه (عليهم السلام)، عقل، قرآن و دل مصفّاست. خداوند به پاكدلان وعده چراغى از درون داده است:

إِنْ تَتَّقُوا اللهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرقاناً.[[83]](NULL)

ما انسان‏ها حقايق مهم را به دوگونه درك مى‏كنيم:

1. مراجعه به ذهن و ديدن تصوير بايگانى‏شده؛

2. راه شهود و يگانه‏شدن روح با يك آگاهى خاص.

در طريق دوم جاى ترديد نمى‏ماند. در واقع فرد با تهذيب نفس، همه ترديدها را از صفحه دل مى‏زدايد.

امام على (ع) مى‏فرمايد:

أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبحَةُ بمَصَابيحِ الْهُدَى وَ الأبْصَارُ اللّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى أَيْنَ الْقُلُوبُ الَّتِي وُهِبَتْ لِلَّهِ وَ عُوقِدَتْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ‏

.[[84]](NULL) آرى، آفت‏هاى مختلف، عقل آدمى را احاطه نموده كه در آيات و روايات بدان اشارت رفته است. اما در صورت رفاقت عقل و دل و فكر و ذكر، عقل نيز از شر آفات در امان مى‏ماند و به تعبير حضرت، روشنى مى‏يابد.

چهار. بصيرت و ذكر فراوان‏

نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ ذَكَرَ فَاسْتَكْثَرَ.

بصيرت، گشوده شدن چشم‏دل است و آنچه موجب بصيرت است، نظر به اضافه گرايش به حق است.

خداوند مى‏فرمايد: «أَ فَلا ينظُرُونَ إِلَي الإِبلِ كيفَ خُلِقَتْ\* وَ إِلَي السَّمَاء كيفَ رُفِعَتْ».[[85]](NULL)

نگاه به شتر و آسمان، نگاه عالمانه و تأمل‏آميز است، نه صرف نگاه ظاهرى. همراه اين‏بصيرت و تأمل عقلانى، حركت دل شروع مى‏شود و اتصال با محبوب قلب‏ها برقرارمى‏گردد.

پنج. آبشخوري گوارا

وَ ارْتَوَى مِنْ عَذْبٍ فُرَاتٍ سُهِّلَتْ لَهُ مَوَارِدُهُ فَشَرِبَ نَهَلًا.

او در اثر پاكى، متصل به آب گوارايى شده كه از الهام‏هاى خداوندى سرچشمه مى‏گيرد. فيض‏گيرى در اين عالم، بسته به شايستگى، درخواست و مراقبت عملى فرد است. به بيانى ديگر، راز اتصال به آبشخور جارى و پرموج معنويت، پاكداشت جان از استيلاى نفس است.

انسان كامل و معصوم برگزيده به دنبال فرصت‏هاى معنوى است كه در زمين و زمان- مانند سرزمين مكه و ماه رمضان- رخ مى‏دهد تا با بهره‏گيرى از اين فرصت‏ها از آبشخور معنويت سيراب گردد.

اين سخن بيانگر آن است كه نمى‏بايست تصور شود كه انسانِ برگزيده به‏عنوان پيشوا و جانشين پيامبر (ص) از تغذيه خود غافل نمى‏ماند. تاريخ نيز نشان مى‏دهد كه پيشوايان معصوم (عليهم السلام) به‏طور مدام مردم را به بهره‏مندى از اين فرصت‏ها توصيه مى‏كرده‏اند.

شش. راهي هموار براي صعود به قله كمال‏

وَ سَلَكَ سَبيلًا جَدَداً.

راه هموار و مستحكم، طريق اولياى خداست. آنان دل به هر كس، و انديشه به هر نظريه‏پردازى نمى‏سپارند؛ چراكه آبشخور آنان وحى است. آنها صراط مستقيم را برگزيده و بلكه خودْ صراط مستقيم‏اند.

هفت. خارج شدن از مشاركت هواپرستان‏

وَ تَخَلَّي مِنَ الْهُمُومِ إلّا هَمّاً وَاحِداً انْفَرَدَ بهِ فَخَرَجَ مِنْ صِفَةِ الْعَمَي وَ مُشَارَكَةِ أَهْلِ‏الْهَوَي.

ميان همّ و غم تفاوتى هست. همّ در بيشتر موارد، همت‏ها، نيت‏ها، دغدغه‏ها، دل‏مشغولى و فكر مشغولى را در برمى‏گيرد و نوعاً آزاردهنده نيست. آن حضرت در جاى ديگر مى‏فرمايد:

حَيْثُ تَفَرَّدَ بي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي فَصَدَفَني رَأْيي وَ صَرَفَني عَنْ هَوَايَ وَ صَرَّحَ لي مَحْضُ أَمْرِي فَأَفْضَى بي إِلَى جدٍّ لا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ وَ صِدْقٍ لا يَشُوبُهُ كَذِبٌ‏ از آنجاكه دل‏مشغولى خودم- نه هم‏ها و دل‏مشغولى مردم- مرا به خود مشغول ساخته، بدين سبب- از غير خودم رويگردان ساخته و هواى نفس را كنار زده و نظر خالص را برايم آشكار ساخته و مرا به جديتى كشانده كه بازى در آن راه ندارد و به راستى و صدقى رسانده كه در آن كذب نيست. (نهج‏البلاغه، نامه 31)

.[[86]](NULL) اين همّ، همّ انسانى است كه در اين بيان آمده است. اما در نامه‏اى ديگر مى‏خوانيم:

«فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَني أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا».[[87]](NULL) من خلقت نشده‏ام كه خوردن پاكى‏ها مرا به خود مشغول كند؛ مانند حيوانى كه او را بسته باشند و همّ او، علف اوست. (همان، نامه 45)

اين گفته حضرت بيانگر همّ حيوانى است. بر پايه آنچه گفته آمد، مى‏توان «همّ» را همان دغدغه مداوم آدمى يا حيوان دانست كه با «غم» متفاوت است.

حال به تعبير امام بازمى‏گرديم كه فرمود: «آن انسان وارسته، خود را از همه همّ‏ها خلاص نمود، مگر همّى كه خاص اوست.» تكثر و پراكندگى كه دامن دنياگرايان را مى‏گيرد، در ساحت‏انسان كامل راه ندارد. همّ او واحد است و آن جلب رضايت خداوند است كه منشأ پرداختن به امور گوناگون مى‏شود؛ بدين‏بيان كه در آغاز خود را بشناسد و بسازد و مراقبت كند و در آخر نيز به سوى جامعه رود و مردمان را به مقامات بلند برساند. حرف «فَ» در «فخرج» (پس خارج شد) مى‏رساند كه اگر انسان دغدغه‏ها و هموم خود را توحيدى كرد، چشم‏دل او باز مى‏شود و از مشاركت با هواپرستان دور مى‏گردد. زيرا حرف «ف» در اينجا الهام‏بخش است كه بعد از مراحل رياضت شرعى- كه در قبل از اين تعبير آمده است- خروج از صفت كوردلى اتفاق مى‏افتد.

هشت. كليد درهاي هدايت‏

وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى.

اين تعبير به‏خوبى مى‏رساند كه اوصاف ذكر شده در فرمايش امام، در وصف انسانى است كه كليد هدايت در دست اوست؛ كسى كه بى‏ترديد جز امام معصوم (ع) نمى‏تواند باشد.

از تأمل در آيات مرتبط با هدايت در مى‏يابيم كه پيشوايان امت‏هاى پيشين به امر خدا هدايت مى‏كرده‏اند. هدايت گاه به‏معناى نشان دادن راه است؛ مانند: «إِنَّا هَدَينَاهُ السَّبيلَ إِمَّا شَاكرًا وَإِمَّا كفُورًا»؛[[88]](NULL) «و هَدَينَاهُ النَّجْدَينِ».[[89]](NULL) و گاه به معناى پشتيبانى از فرد راه يافته توسط خداوند است كه او را از نور هدايت بهره‏مند ساخته است و رابطه نورانى هدايت بين او و خدا قطع نشده است.

قرآن از رسالت پيامبران به «بلاغ مبين» (/ رسانيدن آشكار) تعبير نموده است. در اينجا پرسيدنى است كه اگر رسول‏خدا (ص) مأمور هدايت مردم است، چرا آياتى نظير «إِنَّك لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»[[90]](NULL) و يا «لَيسَ عَلَيك هُدَاهُمْ»[[91]](NULL) با اين مأموريت در تنافى است؟ پاسخ اينكه،نماياندن راه درست، غير از رساندن نور هدايت است. به بيانى ديگر، رسول‏اكرم (ص) زمينه اتصال افرادرا به نور هدايت خداوندى فراهم مى‏سازد، نه آنكه نور هدايت بدهد؛ تا آنجاكه خود ايشان‏چندين بار «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» را در نماز مى‏خواندند تا مبادا نور هدايت از او قطع‏گردد.

كليدهاى هدايت به اذن خداوند در دست جانشين راستين نبى‏اعظم (ص) است؛ چنان‏كه در قرآن آمده است: «أَفَمَن يهْدِي إِلَي الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يتَّبَعَ أَمَّن لا يهديِّ إِلأَ أَن يهْديَ».[[92]](NULL)

نُه. قفل درهاي هلاكت‏

وَ مَغَالِيقِ أَبْوَابِ الرَّدَى قَدْ أَبْصَرَ طَرِيقَهُ وَ سَلَكَ سَبيلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ وَ اسْتَمْسَكَ مِنَ الْعُرَى بأَوْثَقِهَا.

عالى‏ترين نوع بصيرت از آنِ انسان كامل است: «قُلْ هَذِهِ سَبيلِي أَدْعُو إِلَي اللّهِ عَلَي بَصِيرَةٍ أَنَأْ وَ مَنِ اتَّبَعَني ...».[[93]](NULL)

براى پيشوايان كه خود منار مردم‏اند، منار بلندى است كه اسوه بودن رسول خاتم (ص) واخلاق او است و الهام‏هاى حضرت حق كه امام على (ع) در نهج‏البلاغه فرموده‏اند: نبى‏خاتم (ص) هر روز اسوه و الگويى از اخلاق را برايم نصب مى‏نمود و به نمايش مى‏گذاشت.[[94]](NULL) آنها از گوداب‏هايى‏[[95]](http://) كه سر راهشان بود، به‏نيكى عبور مى‏كردند. هر كس در هر مقامى كه هست، به فراخور كشف و شهود و راهيابى‏اش، بر سر راهش گردنه‏هايى دارد. مثلًا سيد

شهدا (ع) در عصر عاشورا به‏هنگام تير خوردن فرزند شيرخواره، اين‏گونه مناجات كرد كه خدايا! اگر نمى‏ديدى، برايم دشوار بود يا سختى‏هاى تك‏تك امامان معصوم (عليهم السلام) نيز جملگى بيانگر آن است كه آنها نيز غمرات يا گوداب‏هاى دشوارى داشته و از آن به سلامت گذشته‏اند.

اما درباره تمسك به دستگيره مطمئن‏تر، در قرآن‏كريم مى‏خوانيم: «فَمَنْ يكفُرْ بالطَّاغُوتِ وَيؤْمِن باللّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَك بالْعُرْوَةِ الْوُثْقَي لَا انفِصَامَ لَهَا ...».[[96]](NULL)

خداوند، كفر به طاغوت را كه مقدمه ايمان است، در آيه‏اى ديگر بيان داشته: «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يعْبُدُوهَا».[[97]](NULL)

ستيز با طاغوت و تسليم‏ناپذيرى در برابر آن، در همه حركت‏هاى ائمه (عليهم السلام) موج مى‏زند.

اما ايمانى كه قرآن از آن ياد مى‏كند، غير از ايمانى است كه بر سر زبان‏هاى مردم افتاده است؛ چنان‏كه در سوره حجرات آمده:

قَالَتِ الأعرَابُ آمَنَّا قُل لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكن قُولُوا أسْلَمْنَا وَ لَمَّا يدْخُلِ الإيمانُ فِي قُلُوبكمْ‏باديه‏نشينان عرب گفتند: «ايمان آورديم.» بگو: «ايمان نياورده‏ايد، ليكن بگوييد مسلمان شده‏ايم» و هنوز ايمان در قلب شما وارد نشده است و .... (حجرات (49): 14)

.[[98]](NULL) خداوند هرگاه مى‏خواهد يكى از پيامبران يا وصى او را بستايد، معمولًا از او با عباراتى نظير بنده ما، مخلص و مؤمن ياد مى‏كند. در آيه‏اى كه در شأن امام على (ع) نازل شده، مى‏خوانيم:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجدِ الْحَرَامِ كمَنْ آمَنَ باللّهِ وَ الْيوْمِ الآخِرِ وَ جَاهَدَفِي سَبيلِ اللّهِ لا يَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ‏-آيا سيراب ساختن حاجيان و آباد كردن مسجدالحرام را همانند [كار] كسى پنداشته‏ايد كه به خدا و روز باز پسين ايمان آورده و در راه خدا جهاد مى‏كند؟ [نه، اين‏دو] نزد خدا يكسان نيستند. (توبه (9): 19

.[[99]](NULL) بنابر برخى روايات، «شيبه» و «عباس» با هم بر سر افتخارات بحث مى‏كردند كه امام‏على (ع) از كنار آنان گذر كرد و كلامى بين آنان رد و بدل شد، تا اينكه سرانجام خدمت رسول‏خدا (ص) رسيدند. در اين هنگام آيه فوق و سه آيه بعد از آن در فضيلت امام على (ع) و جايگاه ايمان و جهاد و هجرت نازل شد.[[100]](NULL) قرآن درباره ايمان رسول‏خدا (ص) نيز مى‏فرمايد: «آمَنَ الرَّسُولُ بمَا أُنزِلَ إِلَيهِ مِن رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ ...».[[101]](NULL) حضرت على (ع) در ادامه اين ويژگى‏ها مى‏فرمايد:

فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْييرِ كُلِّ فَرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَّافُ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَّاعُ مُعْضِلاتٍ دَلِيلُ فَلَوَاتٍ يَقُولُ فَيُفْهمُ وَ يَسْكُتُ فَيَسْلَمُ قَدْ أَخْلَصَ لِلَّهِ فَاسْتَخْلَصَهُ فَهُوَ مِنْ مَعَادِنِ دِينهِ وَ أَوْتَادِ أَرْضِهِ قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَدْلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ يَصِفُ الْحَقَّ وَ يَعْمَلُ بهِ لا يَدَعُ لِلْخَيْرِ غَايَةً إِلّا أَمَّهَا وَ لا مَظِنَّةً إِلّا قَصَدَهَا قَدْ أَمْكَنَ الْكِتَابَ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَ إِمَامُهُ يَحُلُّ حَيْثُ حَلَّ ثَقَلُهُ وَ يَنْزِلُ حَيْثُ كَانَ مَنْزِلُهُ‏

.[[102]](NULL) از ناحيه يقين، چونان نور خورشيد است؛ خود را براى خداى پيراسته، در بلندپايه‏ترين كارها نصب كرده است؛ نصب در صادر نمودن هرچه بر او وارد شده و برگردانيدن هر فرعى به اصلش. چراغ ظلمت‏هاست؛ ضعف ديد را از ميان برمى‏دارد؛ كليد مبهم‏هاست؛ بازدارنده مشكل‏سازها [و] راهنماى بيابان‏هاست. مى‏گويد و تفهيم مى‏كند و [در جاى مناسب خود] سكوت مى‏كند و سالم مى‏ماند. خود را براى خدا خالص كرده و خدا هم او را مخلَص ساخته است. به همين سبب، ازجمله معدن‏هاى دين خداست و ازجمله ميخ‏هاى زمين او. جان خود را با عدل همراه كرده است. اولين گام عدل او، دور ساختن هوا از جان خويش است. حق را توصيف و به آن عمل مى‏كند. هيچ فرجامى را در باب خوبى‏ها رها نمى‏كند، جز اينكه آهنگ آن مى‏كند و حتى گمان خير را رها نمى‏سازد و قصد آن را دارد. زمام اختيار خود را به كتاب خدا سپرده و كتاب خدا پيشواى اوست. هر كجا [قرآن‏] بار سنگين خود را بنهد، فرود آيد و هرجا كه [قرآن‏] جا مى‏گيرد، مسكن گزيند [/ تابع مطلق كتاب خداست.] (نهج‏البلاغه، خطبه 87)

براى دورى از دامنه‏دار شدن مطلب و پرهيز از اطاله كلام، توضيح و شرح اين فرازها را وامى‏گذاريم.[[103]](NULL)

د) عاملان رشد معرفت‏

در يكى از خطبه‏هاى نهج‏البلاغه آمده است:

وَ إِنَّمَا الأئِمَّةُ قُوَّامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرَفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لا يَدْخُلُ النَّارَ إِلّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ أَنْكَرُوهُ‏

.[[104]](NULL)منحصراً پيشوايان، برپا دارندگان [دين‏] خدايى بر خلق اويند و عارفان خدا بر مردم. هيچ‏كس وارد بهشت نخواهد شد، مگر كسى كه آنها را بشناسد و آنها نيز او را بشناسند، و هيچ‏كس وارد آتش نخواهد شد، مگر كسى كه آنها را منكر شود و آنها نيز منكر او شوند. (نهج‏البلاغه، خطبه 152)

در جاى‏جاى نهج‏البلاغه با شواهدى روبه‏روييم كه مقصود از كلمه «ائمه»، جانشينان دوازده‏گانه پيامبر (ص) (از امام على (ع) تا مهدى (عج)) است.[[105]](NULL)

«قُوّام» جمع «قائم» است. بنابراين «قائم على خلقه»، يعنى عهده‏دار امور مردم. «الائمة قوّام الله» نيز يعنى جمعى كه «از سوى خدا» امور خلق‏را بر عهده دارند. اين تعبير را در كنار سخن ديگرى از امام بگذاريد كه فرمود: ائمه (عليهم السلام) از قريش و از بطن هاشم‏اند.[[106]](NULL) بر اين پايه با اندكى تأمل مى‏توان دريافت كه قبول پيشوايى اميرمؤمنان (ع) به‏عنوان خليفه چهارم، به‏معناى تصديق گفتار صادقانه اوست و قبول اين تصديق، پذيرش ادعاى‏

حضرت است كه فرمود: «قائم امر امت» بايد منصوب از سوى خدا باشد؛ يعنى آنچه در غدير اتفاق افتاد، چنان‏كه منابع فراوان اهل‏سنت و صحابه مورد قبول آنها نيز، بدان اذعان دارند.[[107]](NULL) در حديثى از رسول‏اكرم (ص) آمده است:

سوگند به خدا! سه چيز حق است: تو و امامان بعد از تو، عرفا و شناخته‏شدگانى هستيد كه خدا را جز از طريق معرفت شما، نمى‏توان شناخت، و عرفايى هستيد كه هيچ كس وارد بهشت نمى‏شوند، مگر كسى كه شما او را شناخته‏ايد و او شما را شناخته است، و عرفايى هستيد كه هيچ كس داخل دوزخ نمى‏شود، مگر آنها كه شما را انكار كنند و شما آنها را انكار كنيد.[[108]](NULL) اما اينكه در اين روايات آمده است كه منكر على بن ابى‏طالب (ع)، معضل اساسى دارد، مراد آن كسى است كه مى‏داند و انكار مى‏كند، نه كسى كه قاصر است و دليل كافى براى پذيرش ندارد. بنابراين اگر براى اينان حقيقت اثبات گردد، بى‏درنگ تسليم خواهند شد.

واژگان‏

لا تَخْلُو: تهى نيست‏

مَغْمُورا: پوشيده و پنهان‏

يودِعُوها: آن را به امانت مى‏سپارند

يزْرَعُوها: آن را بكارند

باشَرُوا: لمس كردند

اسْتَلانُوا: آسان دانستند

أَسْتَو

عَرَهُ: آن را دشوار تلقى كردند

المُتْرَفُونَ: نازپروردگان‏

صَحِبُوا: همراهى كردند

تَجَلْبَبَ: لباس رويين قرار داد

زَهَرَ: درخشيد

القِرَى: امكانات پذيرايى از مهمان‏

هَوَّنَ: آسان كرد

أَر

تَوى: سيراب شد

عَذْب: آب گوارا

فُرات: آب شيرين‏

مَوارد: آبشخور

شَرِبَ نَهَلٌا: فراوان نوشيد (به‏عنوان نوشيدن نخست)

سَلَكَ: پوييد، پيمود

جَدَداً: راه هموار

سَرابيل: جامه‏ها، پيراهن‏ها

مَغَالِيق: قفل‏ها

الرَّدَى: هلاكت‏

غِمَارَ: گوداب‏ها

العُرَى: دستگيره‏ها

أَوثَقِ: مطمئن‏ترين‏

ضَوء: نورى كه بازتاب نباشد

اصدار: صادر كردن‏

تَصْييرِ: گردانيدن، تحول دادن‏

كشّاف: برطرف‏كننده‏

عَشَوات: ضعف بينايى در چشم‏ها (كنايه از ضعف بصيرت)

مُعضِلات: مشكل‏سازها

فَلَوات: بيابان‏ها

أوتاد: ميخ‏ها

لايدَعُ: رها نمى‏كند

أمَّها: آن را قصد كرد

مَظِنَّةً: گمان‏

امكن: بر خود هموار كرد

يحلُّ: حلول مى‏كند و در جايى وارد مى‏شود

[[1]](NULL) ( 1). خداوند در ميان مردم رسولانش را برانگيخت و انبيايش را پياپى فرستاد تا از مردمان بخواهند كه در برابر پيمان فطرى خود با خدا وفادار باشند و به عهد خود عمل كنند و نعمت از يادرفته خدا را به ياد مردم بياورند و به‏وسيله پيام‏رسانى، با آنان مستدل سخن گويند و استدلال نمايند و عقل‏هاى گران‏بها و فراموش‏شده را به نفع آنان برانگيزند و نشانه‏هاى قدرت‏[ خدا] را به آنان بنمايانند ... و آن‏گونه معيشتى را كه حياتشان مى‏بخشد و معرفى سرآمدهايى كه آنان را به فنا مى‏دهد، و رنج‏هايى را كه پيرشان مى‏كند و حادثه‏هايى را كه پياپى بر آنان وارد مى‏شود، به آنها نشان دهند.( نهج‏البلاغه، خطبه 1)

[[2]](NULL) ( 1). نحل( 16): 36.

[[3]](NULL) ( 2). جمعه( 62): 2.

[[4]](NULL) ( 3). غاشيه( 88): 21.

[[5]](NULL) ( 4). حديد( 57): 25.

[[6]](NULL) ( 5). ص( 38): 26.

[[7]](NULL) ( 6). براى نمونه بنگريد به: جمعه( 62): 2؛ غاشيه( 88): 21؛ نحل( 16): 36.

[[8]](NULL) ( 1). براى نمونه بنگريد به: حديد( 57): 25.

[[9]](NULL) ( 2). بنگريد به: مطهرى، وحى و نبوت، ص 43- 36.

[[10]](NULL) ( 3). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[11]](NULL) ( 4). حقيقت‏گرايانه رويت را به سمت دين كن؛ همان آفرينش ويژه خدايى كه مردمان را بر آن آفريده است. در خلقت خدا تبديلى وجود ندارد. دين استوارِ برپاى‏دارنده، همان است، ولى بيشتر مردم نمى‏دانند.( روم( 30): 30)

[[12]](NULL) ( 1). براى مطالعه درباره حقيقت اين پيمان و بررسى حقيقت عالم« ذر» و انديشه‏هاى تفسيرى گوناگون دراين‏باره، بنگريد به: تفاسير الميزان، مجمع البيان و نمونه، ذيل آيه 30 سوره روم.

[[13]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[14]](NULL) ( 3). اگر بخواهيد نعمت‏هاى خدا را بشماريد، توان شمارش آنها را نداريد.( ابراهيم( 14): 34)

[[15]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[16]](NULL) ( 2). معلوف، المنجد، ص 118، ماده« حَجَّ».

[[17]](NULL) ( 3). نور( 24): 54؛ عنكبوت( 29): 18.

[[18]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[19]](NULL) ( 2). اگر مى‏شنيديم يا عقل را به‏كار مى‏گرفتيم، در زمره آتشيان نبوديم.( ملك( 67): 10)

[[20]](NULL) ( 3). كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 8.

[[21]](NULL) ( 4). عقل همان است كه خداى رحمان به يمن آن پرستيده مى‏شود و بهشت‏ها با آن به‏دست مى‏آيد.( موسوى خمينى( امام)، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 9، حديث 3)

[[22]](NULL) ( 1). همان، حديث 6.

[[23]](NULL) ( 2). طباطبايى، الميزان، ج 11، ص 296.

[[24]](NULL) ( 3). احزاب( 33): 72.

[[25]](NULL) ( 4). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[26]](NULL) ( 5). چه انبوه نشانه‏هايى در آسمان‏ها و زمين است كه بر آنها عبور و از آنها اعراض مى‏كنند.( يوسف( 13): 105)

[[27]](NULL) ( 1). به‏زودى نشانه‏هاى خودمان را در« آفاق» و در« جان‏هاى» آنها بديشان خواهيم نمود تا روشن شود كه او حق است.( فصلت( 41): 53)

[[28]](NULL) ( 2).[ آياتى كه انبيا مأموريت ارائه آنها را دارند:] سقفى است كه بر فراز آنها افراشته شده و گاهواره‏هايى است كه در زير آنها نهاده شده است.( نهج‏البلاغه، خطبه 1)

[[29]](NULL) ( 3). همان.

[[30]](NULL) ( 1). هركس- از زن و مرد- عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگى پاكيزه‏اى حيات‏[ حقيقى‏] بخشيم.( نحل( 16): 97)

[[31]](NULL) ( 2). اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! چون خدا و پيامبر، شما را به‏چيزى فراخواندند كه به شما حيات مى‏بخشد، آنان را اجابت كنيد.( انفال( 8): 24)

[[32]](NULL) ( 3). نهج‏البلاغه، خطبه 1.

[[33]](NULL) ( 1). آيا آن كسى كه مرده بود[/ هلاك معنوى‏] و زنده‏اش كرديم و براى او نور ايجاد كرديم تا با آن درميان مردم حركت كند، مانند كسى است كه گويى در تاريكى است و از آن خارج نمى‏شود؟( انعام( 6): 122)

[[34]](NULL) ( 2).[ پيامبر] مردم را به معروف فرمان مى‏دهد و از منكر بازمى‏دارد و پاكى‏ها را بر آنان حلال و خبيث‏ها را حرام مى‏كند و بارهاى شاق را از آنان برمى‏گيرد و نيز« غل» هايى كه بر آنهاست ....( اعراف( 7): 157)

[[35]](NULL) ( 1). موسى پسر عمران درحالى‏كه برادرش هارون همراهى‏اش مى‏كرد، بر فرعون وارد شدند، در آن حال كه پوشش‏هاى پشمينه بر تن داشتند و در دستشان عصا بود. با او شرط كردند كه اگر تسليم خدا شود، دوام ملك و تداوم عزتش را تضمين كنند. فرعون نيز گفت: آيا از اين دو نفر تعجب نمى‏كنيد كه دوام عزتم و بقاى ملكم را شرط مى‏كنند، درحالى‏كه وضعيت فقر و افتادگى‏شان را شاهديد؟ چرا اينان دست‏بندهاى طلا ندارند؟( نهج‏البلاغه، خطبه 192)

[[36]](NULL) ( 2). اگر بخواهى در مورد عيسى بن مريم برايت مى‏گويم، او سنگ را بالش قرار مى‏داد و لباس خشن مى‏پوشيد و غذاى ناگوار مى‏خورد و خورش او گرسنگى، و چراغ شبان‏گاه او ماه، و سايه‏هايش در زمستان‏[ نيز] مشرق‏ها و مغرب‏هاى زمين بود و ميوه و گل او گياهانى بود كه زمين براى حيوانات مى‏رويانيد.( همان، خطبه 160)

[[37]](NULL) ( 3). او با دست خود از ليف خرما زنبيل مى‏بافت و به دوستانش مى‏فرمود: كدام‏يك از شما عهده‏دار فروش اينها مى‏شود و از پول آن، قرص نان جويى مى‏خورد؟( همان)

[[38]](NULL) ( 1). همان.

[[39]](NULL) ( 1). پزشكى بود كه با طب خود، دوره‏گردى مى‏كرد[ و] مرهم‏هاى خود را استحكام بخشيد و لوازم داغ كردن خود را مهيا و گرم نمود. به سراغ موضع‏هايى مى‏رفت كه ضرورت داشت؛ مانند قلب‏هاى بى‏بينش و كور، گوش‏هاى كر و زبان‏هاى گنگ. با داروهاى خويش به‏دنبال موضع‏هاى غفلت و موطن‏هاى حيرت مى‏رفت.( همان، خطبه 108)

[[40]](NULL) ( 2). اى پيامبر! بگو: آيا به‏شما خبر دهم كه كدامينتان در عمل، بيشترين زيان را مى‏بينيد؟ كسانى كه تلاششان در زندگى دنيا گم شده‏[/ در مسير تكامل آنها نيست‏]، ولى گمان مى‏كنند كه كار نيكويى مى‏كنند.( كهف( 18): 104)

[[41]](NULL) ( 1). تفاوت ميان غفلت و حيرت آن است كه در غفلت، جهل حرف نخست را مى‏زند، اما در حيرت، سرگردانى حاكم است؛ يعنى ممكن است فرد گرفتار بخواهد نجات يابد، ولى هيچ راهى براى خروج از حيرانى نمى‏شناسد.

[[42]](NULL) ( 2). بقره( 2): 18.

[[43]](NULL) ( 3). صُم: جمع اصم به‏معناى كر؛ بُكم: جمع ابكم به‏معناى گنگ؛ عُمى: جمع اعمى به‏معناى نابينا.

[[44]](NULL) ( 4). هركس در اينجا[/ دنيا] نابينا باشد[/ كوردل باشد]، در سراى ديگر نابينا[/ بى‏چشم سر] خواهد بود.( اسراء( 17): 72)

[[45]](NULL) ( 5). بنگريد به: طه( 20): 125 و 126.

[[46]](NULL) ( 6). خداوند، محمد را به‏حق برانگيخت تا بندگانش را از عبادت بت‏ها بيرون آورده و به عبادت خدا رهنمون شود و از پيروى شيطان برهاند و به طاعت خدا بياورد.( نهج‏البلاغه، خطبه 147)

[[47]](NULL) ( 1). بنگريد به: مؤمنون( 23): 47.

[[48]](NULL) ( 2). ما بر آنان سلطه داريم.( اعراف( 7): 127)

[[49]](NULL) ( 3). توبه( 9): 31.

[[50]](NULL) ( 4). محمدى رى‏شهرى، ميزان الحكمه، ج 6، ماده« عبد»، حديث 11358.

[[51]](NULL) ( 5). آيا ديدى آن‏كس را كه به‏جاى خدا، هوا را به‏عنوان خدا و معبود برگزيده است؟( فرقان( 25): 43)

[[52]](NULL) ( 1). وجود كتاب‏هاى كافى، من لايحضره الفقيه، تهذيب، استبصار، وسائل الشيعه، بحارالانوار و صدها كتاب حديثى ديگر، بيانگر نقش تفسيرگرى پيشوايان معصوم\* است.

[[53]](NULL) ( 1). در كتاب‏هاى الغدير به‏ويژه در جلد نخست آن و المراجعات( رهبرى امام على\*)، مستندات نقل‏شده از اهل‏سنت نيز ذكر شده است.

[[54]](NULL) ( 1). بنگريد به: امينى، الغدير، ج 1.

[[55]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، حكمت 147.

[[56]](NULL) ( 2). همان.

[[57]](NULL) ( 3). زمين تهى از انسانى نيست كه به همراه دلايل عذربرانداز، براى خدا قيام كند، خواه آشكار و مشهور باشد يا ترسان و پنهان. از آن جهت‏[ زمين، خالى از حجت نيست كه‏] ارزش و جايگاه حجت‏هاى خداوند تباه نشود و آيات روشن خداوند منقرض نگردد. به خدا سوگند! از حيث عدد، اندك‏اند، ولى در پيشگاه خداوند از قدر و جايگاه والايى برخوردارند. خداوند با آنها، حجت‏ها و آيات روشن خود را حفاظت مى‏كند؛ تا آنجاكه آنها را به نظيرهاى خود بسپارند و در دل‏هاى افراد شبيه خود بكارند!

[[58]](NULL) ( 1). دانش زلال براساس حقيقت و روح بصيرت، به آنان هجوم آورد.

[[59]](NULL) ( 2). كلينى، اصول كافى، ج 1، كتاب فضل العلم، باب روايت كتب، حديث 14( ترجمه فارسى).

[[60]](NULL) ( 1). ظرف.

[[61]](NULL) ( 2). نجم( 53): 3 و 4.

[[62]](NULL) ( 3). موسوى خمينى( امام)، شرح حديث جنود عقل و جهل، ص 5.

[[63]](NULL) ( 4). همو، امامت و انسان كامل، ص 181. براى آگاهى بيشتر درباره جايگاه علمى امامان شيعه بنگريد به: شرف‏الدين، المراجعات، ترجمه محمدجعفر امامى با عنوان رهبرى امام‏على\*؛ محمدى‏رى‏شهرى، دانش‏نامه اميرالمؤمنين\*؛ كلينى، اصول كافى، كتاب الحجة.

[[64]](NULL) ( 5). برخى رَوْح و عده‏اى رُوح را مناسب‏تر دانسته‏اند. اگر رَوْحَ اليقين باشد، معناى جمله اين است:« آنان نسيم يقين را لمس كرده‏اند». اما اگر رُوحَ اليقين باشد، معناى آن اين‏گونه مى‏شود:« آنان حقيقت يقين را دريافته‏اند».

[[65]](NULL) ( 1). و چون شكيبايى كردند و به آيات ما يقين داشتند، برخى از آنان را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما[ مردم را] هدايت مى‏كردند.( سجده( 32): 24)

[[66]](NULL) ( 2). هرگز چنين نيست! اگر علم‏اليقين داشته باشيد، به‏يقينْ دوزخ را مى‏بينيد.( تكاثر( 102): 5 و 6)

[[67]](NULL) ( 3). آنچه را هوسبازان دنياگرا، دشوار مى‏شمرند، آنان آسان مى‏دانند.

[[68]](NULL) ( 1). سيد بن طاووس، لهوف، ص 210.

[[69]](NULL) ( 2). آنان‏كه گفتند:« پروردگار ما الله است»[ و] آنگاه بر راه مستقيم ماندند، فرشتگان بر آنان نازل مى‏شوند[ و مى‏گويند:] هان! مترسيد و غم‏زده مباشيد و به بهشتى كه وعده‏يافته بوديد، شاد باشيد.( فصلت( 41): 30)

[[70]](NULL) ( 3). و اما انسان‏[ رشدنيافته‏] وقتى خداوند گرامى‏اش داشت و نعمتش بخشيد، مى‏گويد:« خداى من مرا بزرگ داشت.» اما وقتى در آزمايشى ديگر رزق را بر او تنگ ساخت، مى‏گويد:« خدايم به من اهانت كرد»؛ چنين نيست ....( فجر( 89): 17- 15)

[[71]](NULL) ( 4). قمى، سفينة البحار، ج 1، ص 18.

[[72]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، نامه 45.

[[73]](NULL) ( 1). با كالبدى‏هايى با دنيا، همراهى و مصاحبت دارند كه روح‏هاى آن كالبدها، وابسته به جايگاه رفيع است. آنها جانشينان راستين خدا در زمين و دعوتگران به دين او هستند.( همان)

[[74]](NULL) ( 2). جوادى آملى، در ادب فناى مقربان، ج 3، ص 104.

[[75]](NULL) ( 3). پس وقتى آن را به اعتدال رساندم و از روح خود در آن دميدم، پيش او به سجده افتيد.( حجر( 15): 29)

[[76]](NULL) ( 4). خداى من! كامل‏ترين نوع بريدن از عالم و براى تو فارغ شدن را به من ببخش! چشم‏هاى قلب‏هاى ما را با پرتو نگاهشان به تو، نورانى كن؛ تا آنجاكه چشم قلب‏ها، حجاب‏هاى نور را پاره كرده و به معدن عظمت راه يابد و ارواح ما وابسته و متعلق به صلابت پيراستگى و قداست تو شود.( قمى، مفاتيح الجنان، بخش مراقبت‏هاى ماه شعبان)

[[77]](NULL) ( 1). قطعاً از محبوب‏ترين بندگان خدا در پيشگاه او، بنده‏اى است كه خداوند او را در پيكار با نفس، يارى كرده است. آنگاه« حزن» را شعار و« خوف» را لباس رويين خود برگزيده است. سپس چراغ هدايت در دل او درخشش يافته و امكانات پذيرايى را براى روزى كه بر او وارد مى‏شود، فراهم‏ساخته است. سپس دور را بر خود نزديك ساخته و دشوارى را بر خود آسان نموده است. نگاه انديشمندانه كرد و بصيرت يافت و خدا را فراوان ياد نمود و از آب گوارايى سيراب شده است كه آبشخورهاى آن براى او زمينه‏سازى شده و او هم فراوان نوشيده و در راهى مطمئن گام نهاده است. جامه‏هاى خواهش‏هاى افراطى را از تن خود بيرون كرده و از همه همّ‏وغم‏ها- جز همّى كه ويژه اوست- خود را رهانيده است. به همين دليل از صفت كوردلى رها شده و از دام دوستى با هواپرستان، به كليدى از درب‏هاى هدايت تبديل شده و به قفلى براى درب‏هاى هلاكت، نسبت به راه خود بصيرت يافته و در راه خودپويايى را آغاز نموده است و مناره‏هاى راه را شناخته و از ورطه، عبور كرده و از ميان دستگيره‏هابه مطمئن‏ترين آنها تمسك جسته و از ميان بندها، به متين‏ترين آنها دست انداخته است.( نهج‏البلاغه، خطبه 87)

[[78]](NULL) ( 1). از ناحيه يقين، چونان نور خورشيد است؛ خود را براى خداى پيراسته، در بلند پايه‏ترين كارها نصب كرده است ... براى خدا خاصل كرده و خدا هم او را مخلَص ساخته است. به همين سبب، از جمله معدن‏هاى دين خداست ... جان خود را با عدل همراه كرده است.( نهج‏البلاغه، خطبه 87)

[[79]](NULL) ( 1). از بندگان خدا تنها دانايان‏اند كه از او مى‏ترسند.( فاطر( 35): 28)

[[80]](NULL) ( 2). همان كسانى كه پيام‏هاى خدا را ابلاغ مى‏كنند و از او مى‏ترسند و از هيچ‏كس جز خدا بيم ندارند.( احزاب( 33): 39)

[[81]](NULL) ( 3). آگاه باشيد كه بر دوستان خدا نه بيمى است و نه آنان اندوهگين مى‏شوند.( يونس( 10): 62)

[[82]](NULL) ( 1). بنگريد به: طباطبايى، الميزان، ج 4، ص 13.

[[83]](NULL) ( 2). اگر از خداوند متعال پروا كنيد، براى شما نيروى تشخيص حق از باطل قرار مى‏دهد.( انفال( 8): 29)

[[84]](NULL) ( 3). آن عقل‏هاى روشنى‏يافته از پرتو چراغ‏هاى هدايت و آن چشم‏هاى دوخته‏شده به مناره‏هاى پارسايى كجايند؟ آن دل‏هايى كه هديه به خدا شده و بر طاعت خداوند پيوند داده شده‏اند، كجايند؟( نهج‏البلاغه، خطبه 144)

[[85]](NULL) ( 1). آيا به شتر كه چگونه خلقت شده و به آسمان كه چگونه رفعت يافته، نظر نمى‏كنند؟( غاشيه( 88): 18 و 19)

[[86]](NULL) ( 1). از آنجاكه دل‏مشغولى خودم- نه هم‏ها و دل‏مشغولى مردم- مرا به خود مشغول ساخته، بدين سبب- از غير خودم رويگردان ساخته و هواى نفس را كنار زده و نظر خالص را برايم آشكار ساخته و مرا به جديتى كشانده كه بازى در آن راه ندارد و به راستى و صدقى رسانده كه در آن كذب نيست.( نهج‏البلاغه، نامه 31)

[[87]](NULL) ( 2). من خلقت نشده‏ام كه خوردن پاكى‏ها مرا به خود مشغول كند؛ مانند حيوانى كه او را بسته باشند و همّ او، علف اوست.( همان، نامه 45)

[[88]](NULL) ( 1). انسان( 76): 3.

[[89]](NULL) ( 2). بلد( 90): 10.

[[90]](NULL) ( 3). در حقيقت تو هر كه را دوست دارى، نمى‏توانى راهنمايى كنى.( قصص( 56): 56)

[[91]](NULL) ( 4). هدايت آنان بر عهده تو نيست.( بقره( 2): 272)

[[92]](NULL) ( 1). پس آيا كسى كه به‏سوى حق رهبرى مى‏كند، سزاوارتر است مورد پيروى قرار گيرد، يا كسى كه راه نمى‏نمايد، مگر آنكه‏[ خود] هدايت شود؟( يونس( 10): 35)

[[93]](NULL) ( 2). بگو اين است راه من! با بصيرت به‏سوى خدا دعوت مى‏كنم و نيز كسانى كه پيروى من نمودند.( يوسف( 12): 108)

[[94]](NULL) ( 3). نهج‏البلاغه، خطبه 192.

[[95]](NULL) ( 4). جايى كه آب زياد جمع شود.

[[96]](NULL) ( 1). پس هركس به طاغوت كفر ورزد و ايمان به« الله» آورد، به دستگيره مطمئن‏تر دست انداخته كه هرگز گسستن ندارد.( بقره( 2): 256)

[[97]](NULL) ( 2). و آنان‏كه از پرستش طاغوت اجتناب كردند.( زمر( 39): 17)

[[98]](NULL) ( 3). باديه‏نشينان عرب گفتند:« ايمان آورديم.» بگو:« ايمان نياورده‏ايد، ليكن بگوييد مسلمان شده‏ايم» و هنوز ايمان در قلب شما وارد نشده است و ....( حجرات( 49): 14)

[[99]](NULL) ( 1). آيا سيراب ساختن حاجيان و آباد كردن مسجدالحرام را همانند[ كار] كسى پنداشته‏ايد كه به خدا و روز باز پسين ايمان آورده و در راه خدا جهاد مى‏كند؟[ نه، اين‏دو] نزد خدا يكسان نيستند.( توبه( 9): 19)

[[100]](NULL) ( 2). مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 2، ص 321.

[[101]](NULL) ( 3). پيامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است، ايمان آورد ... و نيز مؤمنان ....( بقره( 2): 285)

[[102]](NULL) ( 4). از ناحيه يقين، چونان نور خورشيد است؛ خود را براى خداى پيراسته، در بلندپايه‏ترين كارها نصب كرده است؛ نصب در صادر نمودن هرچه بر او وارد شده و برگردانيدن هر فرعى به اصلش. چراغ ظلمت‏هاست؛ ضعف ديد را از ميان برمى‏دارد؛ كليد مبهم‏هاست؛ بازدارنده مشكل‏سازها[ و] راهنماى بيابان‏هاست. مى‏گويد و تفهيم مى‏كند و[ در جاى مناسب خود] سكوت مى‏كند و سالم مى‏ماند. خود را براى خدا خالص كرده و خدا هم او را مخلَص ساخته است. به همين سبب، ازجمله معدن‏هاى دين خداست و ازجمله ميخ‏هاى زمين او. جان خود را با عدل همراه كرده است. اولين گام عدل او، دور ساختن هوا از جان خويش است. حق را توصيف و به آن عمل مى‏كند. هيچ فرجامى را در باب خوبى‏ها رها نمى‏كند، جز اينكه آهنگ آن مى‏كند و حتى گمان خير را رها نمى‏سازد و قصد آن را دارد. زمام اختيار خود را به كتاب خدا سپرده و كتاب خدا پيشواى اوست. هر كجا[ قرآن‏] بار سنگين خود را بنهد، فرود آيد و هرجا كه‏[ قرآن‏] جا مى‏گيرد، مسكن گزيند[/ تابع مطلق كتاب خداست.]( نهج‏البلاغه، خطبه 87)

[[103]](NULL) ( 1). جهت مطالعه بيشتر بنگريد به: نگارنده، پيراستن و آراستن.

[[104]](NULL) ( 2). منحصراً پيشوايان، برپا دارندگان‏[ دين‏] خدايى بر خلق اويند و عارفان خدا بر مردم. هيچ‏كس وارد بهشت نخواهد شد، مگر كسى كه آنها را بشناسد و آنها نيز او را بشناسند، و هيچ‏كس وارد آتش نخواهد شد، مگر كسى كه آنها را منكر شود و آنها نيز منكر او شوند.( نهج‏البلاغه، خطبه 152)

[[105]](NULL) ( 3). بنگريد به: خطبه 2، 131، 144 و 209 و حكمت 73 و 252. بدين آثار نيز بنگريد: علامه حلى، احقاق الحق، محمدى رى‏شهرى، ميزان الحكمه، ج 1، حديث 861.

[[106]](NULL) ( 4). بنگريد به: نهج‏البلاغه، خطبه 144.

[[107]](NULL) ( 1). كتاب الغدير، اثر علامه امينى را مى‏توان بهترين اثر در اثبات اين مدعا دانست.

[[108]](NULL) ( 2). صدوق، خصال، باب الثلاثة، حديث 183.